



بهار ۳۷۵۰ زرتشتی ۱۳۹۱ خورشیدی
نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا
سال بیست و نهم شماره ۱۶۱



www.czcjournal.org

- به یاد شت اسفندیار از دکتر فرهنگ مهر
- پاژ نژند از امید عطایی فرد
- آریو برزن، دلاوری از ایران زمین

سلسله سخن

نوروز پیروز - هر روز نوروز

همکیشان گرامی و خوانندگان نشریه چهره نما

با درود فراوان و آرزوی تندرستی برای همگان. همه کمابیش با چهره نما آشنایی دارید و امید دارم که آن را می خوانید و بهره می برید. می دانید که این نشریه مال شما هموندان مرکز زرتشتیان کالیفرنیا جنوبی است که از آنجا که بر روی اینترنت نیز گذاشته می شود به دست و دیدگاه همگان می تواند برسد.

اکنون چندی است که از برای همکاری با این سازمان زرتشتی و بنا بر فراخوان شما، خویشکاری و سردبیری بخش پارسی آن را پذیرفته ام و تلاش دارم تا آنجا که از دستم و از راه دور برمی آید، نوشتنی هایی در آن گذاشته شود تا آگاهی های بایسته و شایسته به دید و اندیشه شما برسد. اکنون تا چه اندازه بدین کار کامیاب بوده ام نمی دانم و این شماست که داوران نهایی هستید.

در اینجا و این زمان از شمایی که اندیشه نیکی در سر، دستی به کلک (قلم) و چیزی برای گفتن دارید که به درد هازمان بخورد، دانشی افزون کند، دردی درمان کند، راهی برای گشودن گره ای پیشنهاد کند، شاد کند، سازنده باشد... درخواست می کنم که نوشتارهایتان را برای ما بفرستید تا به نوبت و در زمان شایسته به چاپ برسد. زینهار باید یادآوری شود که فرستادن یک نوشتار نباید برای نویسنده این چشمداشت را بیافریند که آن باید بی گمان به چاپ برسد که این همانا بستگی به شایستگی آن دارد.

می دانید که این نشریه دو بخش دارد که یکی به زبان پارسی است و یک انگلیسی که بتواند شمار بیشتری از خوانندگان را در بر بگیرد. بی گمان زبان مادری ما، دستکم برای نخستین پشته هایی (نسل ها) که از میهن مادری بیرون آمده ایم پارسی می باشد و شایسته است تا نه تنها آن را نگاهداری و نگاهبانی کنیم ونکه (بلکه) تا جای شدنی آن را پاکسازی نیز بکنیم. بی گمان در مورد این جستار، همانا پارسی گوئی و پارسی نویسی، تا کنون بارها گفته و نوشته شده است که هم پیروان خود را دارد و هم آنانکه زیاد به آن بهانه می دهند که آنهم شوه های گوناگون دارد. درست است که این، درونمایه نوشتار است که مهند (مهم) است و زبان، ابزار فهم و دریافت یکدیگر است اما یادمان هم نرود که ما زرتشتیان ریشه در ایران زمین داریم و نه تنها امروز بلکه سده هاست که در میان مبارزه ای هستیم برای پاسبانی و نگاهداری آنچه از ریشه ها و فرهنگ برایمان بازمانده است و زبان پارسی نیز برنده و ابزار این مبارزه است. روشن است که پرسش نسل های آینده و اینکه فرزندان فرزندانمان هم می توانند این زبان را پاس دارند یا نه، بستگی به چندین چیز دارد که مهندترین آنها خواست و اراده و توان خود ماست. می توان دستکم دو زبانه بود و هم زبان مادری را به نیکی نگاه داشت و هم زبان روزمره را. به هر روی از اینکه یک بار دیگر به خانه های شما می آییم شادمانیم و برایتان یکبار دیگر آرزوی سالی پر بار و لبالب از شادی و تندرستی و نیک کامی داریم. ایدون باد کامران جمشیدی

برگری از نوشته های چهره نما با چاپ نام نویسنده و نشانی تار نما آزاد می باشد. چهره نما در گزینش و ویرایش نوشته ها رسیده آزاد است و نوشتارهای رسیده بازگردانده نمی شود. دیدگاه های بازتاب شده در نوشته ها همیشه گویای دیدگاه های انجمن دبیران چهره نما نمی باشد.

چهره نما مرکز زرتشتیان کالیفرنیا، نشریه ای است دینی، اجتماعی، تاریخی، ادبی و فرهنگی و به هیچ دسته و گروه سیاسی بستگی ندارد.



چهره نما مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

سال بیست و نهم، شماره ۱۶۱

بهار ۳۷۵۰ زرتشتی ۱۳۸۰ یزدگردی ۱۳۹۱ خورشیدی

شماره فاکس: ۲۳۶۵-۷۴۱-۷۴۱ (۸۶۶)

طراحی و گرافیک: رکسانا کاووسی
رایانه: رامین شهریاری

California Zoroastrian Center
8952 Hazard Ave. Westminster, CA 92683
Tel: (714) 893-4737

Chehrenama's E-mail:
cninfo@czcjournal.org

CZC Publication's Website:
www.czcjournal.org

Printed and partially donated by:

Seda's

**PRINTING & DIRECT MAILING
SINCE 1984**

323.469.1034

sedas@pacbell.net | www.sedasprinting.com

5335 Santa Monica Blvd. | Los Angeles, CA 90029

تا هر چیز را بزاید، ببالاند و بمیراند.

ترا می ستاییم ای بهترین سزاوار ستایش:
که فر کیانی نیرومند را آفریدی
آن فر بسیار ستوده، و کار آمد و چالاک را،
فری که بدان آفریدگان را پدید آوردی،
فراوان و خوب،
فراوان و زیبا،
فراوان و دلپذیر،
فراوان و کار آمد،
فراوان و درخشان .

نیایش نوروزی - هومر

ترا می ستاییم ای مزداهورا:

که در میان کشورها ایران را آفریدی:
تا شهبانوی کشورها شود .
که البرز بالا بلند را آفریدی تا آرش کمانگیر تیرش را
از فراز آن بپراند و مرزهای ایران را تا فراسوی پندار
بگستراند.
که الوند برفپوش را آفریدی تا فر شاهنشهی را در گنجنامه

ای مزداهورا:

با دستهای برافراشته و خواهان خشنودی بتو روی می
آوریم تا بهترین سرود ستایش خود را بدرگاهت بر
افرازیم .
در آستانه ی سال نو ترا می ستاییم ای دادار بزرگ که
سپهر بیکران را فراز گستردی و خورشید تیز اسب
جاودان پیروز را روشنی بخش آن
کردی تا پرتو زرینش غبار تاریکی
از چهره ی زمین برگیرد و رویش
و بالش گیاهان، و پوشش پویندگان
را فراهم آورد .

ترا می ستاییم که گردونه ی ماه
را گردن آویز سپهر کردی تا با
سیمینه پرتوش پهنه ی بی کران
جهان را روشنایی بخشد و سپاه
تاریکی را بتاراند.
تا گیاهان را ببالاند و جامه ی
زیبای سبزگون بر تن زمین
بپوشاند.
تا هنگامی که پُر می شود دلهای
دلباختگان را بلرزاند، و هنگامی که
کمان می شود آرش را بیاد آرد
و کوهساران را پر از آوای ایران
بگرداند.

ترا می ستاییم ای دادار همه دانا:
که زمان بیکران را آفریدی تا جام
سپهر باشد.
تا هستی بیکران را در پیاله ی خود
جای دهد .



فرزندانی آراسته به اندیشه و گفتار و کردار نیک که در یابند خانه، و خانواده، و روستا، و شهر، و کشور را.

واینهمه را خواستاریم :
نه برای آنکه گام به بیراهه بگذاریم،
نه برای اینکه دانش و توانش خود را در راه تباهی جهان بکار بندیم!
نه برای اینکه پیک اندوه و پیام آوران مرگ باشیم !
برای اینکه اراده ی ترا که پیشرفت و نو سازی جهان است
جامه ی کردار بپوشانیم،



برای اینکه زمین را جشنگاهی بزرگ برای مردمان سازیم .
برای اینکه پیرو خرد باشیم و از خرافه باوری که دستاورد
اهریمن است روی بگردانیم.
برای اینکه ریشه ی دروغ بکنیم و آیین نیاکانمان را که
همساز با هنجار آفرینش است در نیابوم بگسترانیم.
برای اینکه میهن خود را از چنگال اهریمنی رایات دور
بداریم.
پس ای دادار بزرگ که چرخه هستی جز به داد تو نمی
چرخد، به ما دانش و توانش بیشتر ارزانی بدار تا اراده ی
ترا در زندگانی خود به کردار درآوریم.
این سال نو خورشیدی را بر همه ی مردم جهان، بویژه
به هم میهنان خوب ما در هر کجای این جهان فراخدامن
که هستند خجسته بگردان و سفره ی شادمانی را فراروی
همگان بگذار.
ایدون باد و ایدون تر باد.

ی خود جاودان نگهدارد.
که زاگرس سخت گذر را آفریدی تا دشمن از ایران دور
بدارد.

که رود ارس، و کارون فراخ بستر، و خلیج همیشه پارس
را آفریدی تا ایران را جاودان بالنده بگردانند.

ترا می ستاییم ای سزاوار ستایش:
که ما را به کالبد هستی در آوردی و به ما خرد بخشیدی
تا راه از چاه و شایست از ناشایست باز شناسیم.
اندیشه ی نیک را بر ما فراز آوردی تا گفتار و کردار خود
را با آن همساز کنیم.

به ما توان بخشیدی تا با کار و کوشش، خانمان،
و روستا، و شهر، و کشوری آباد پدید آوریم.
به ما توان دادی تا با شادی پراکنی و مهر گستری
دستیاران تو در کار آفرینش جهان باشیم و جهان
بهتری برای خود و برای دیگر مردم جهان پدید
آوریم و شادی و مهر در میان مردمان بگسترانیم.

ای مزدا اهورا:

در آستانه ی سال نو سرود ستایش ما را که از
ژرفای دل فراز می شود بشنو و خواست هایمان
را برآورده ساز.

نیروی پایداری را در ما بیفزا، تا بر کاستی ها
چیره گردیم و در پیکار زندگی سربلند باشیم و
پیروزگر.

در خانه هایمان پسران و دختران سینه ستبر و
بلند بالا و خرد گرا را فزون بگردان، و ما را که
ستایشگران تو ایم پیروز گر بساز.

به ما تندرستی و توانایی ارزانی بدار تا همه ی
آن چیز هایی را که به زندگانی شکوه می بخشند فراچنگ
آوریم .

بشود که روشنایی تو بر زندگانی ما پرتو بیفشاند.
بشود که در خانه های ما شادمانی و پر خواستگی ریشه
بگستراند.

بشود که دانش نیک بیاریمان آید و ما را بسوی زندگی
بهتر راه بنماید.

بشود که در خانه هامان فرزندان زیبا پیکر و دانا و توانا
زاده شوند...

فرزندانی زور مند و گویا و خرد گرا و رزمنده در راه
کشور...

فرزندانی با هوش و دانش و توانش، و با فر و فرهنگ...

به کوشش هومر آبرامیان

به یاد شت اسفندیار



امیران ارتش که در ایراندوستی و دلبستگی به دین زرتشت نامور بود، در حال مستی و هنگامی که خودروی پدرش را می راند در میدان ونک با خودروی دیگری به هم می کوبند و خسارت زیادی می بیند. دکتر اسفندیار به من تلفن کرد که به پرداخت خسارت

خودروی او کمک کنم. به او گفتم که با تقصیر پسرش امکان چنین کمکی نیست. رییس اداره راهنمایی و رانندگی نیز که آنهنگام در دفتر شت اسفندیار بود نظر مرا تایید کرد. دکتر اسفندیار گفت من خسارت خودرو را به شرکت بیمه می پردازم و شرکت بدون نام بردن از من به او بدهد. گفتم شرکت بیمه دولتی است نه خصوصی و چنین جابجایی ممکن نیست. سرانجام او گفت که من چک را به نام شما می دهم و شما به او بدهید بدون بردن نام من. من هم آنچنان کردم ولی بی گمان آن امیر ارتش از شناسه دهنده پول آگاه شد.

در یک دوره انجمن که شادروان رستم گیو به شوند شخصی از هموندی انجمن زرتشتیان تهران کنار رفت، شت اسفندیار به ریاست برگزیده شد. با عشق به سازندگی که در وجود و منش او بود در آن دوره ساختمانهای چسبیده به آدریان را برای دفتر انجمن، تالار پذیرایی و کتابخانه ساخت تا انجمن کم کم هزینه را به او بپردازد. در دوره بعد انجمن که شادروان رستم گیو به ریاست انجمن و سناتوری و دکتر اسفندیار یگانگی به نمایندگی مجلس برگزیده شدند، رستم گیو پرداخت فوری بدهی های انجمن را شرط پذیرش ریاست انجمن کرد. در آن نشست هر کس به توانایی خود پیمان کرد که بخشی از بدهی انجمن را

شت اسفندیار برنامی بود که دوستان غیر زرتشتی دکتر اسفندیار یگانگی او را با آن می خواندند. می خواستم این نوشته را برای چاپ در چهره نما، دوم مهرماه که روز درگذشت آن شادروان در سال ۱۳۵۱ بود، بفرستم ولی گرفتاری های گوناگون نگذاشت و امیدوارم کسانی که این نوشته را می خوانند به روان آن بزرگمرد تاریخ این دوره زرتشتیان درود بفرستند.

چرا دکتر اسفندیار یگانگی، «شت اسفندیار» شد؟ او نمونه یک زرتشتی کامل در منش و اندیشه بود. نیکویی منش در رفتار او درخشش داشت. او مردی فرزانه و انسانی والا بود.

در پایان آموزش و دریافت دانشنامه در اقتصاد از دانشگاه پرآوازه کلمبیای آمریکا، و پیش از بازگشت به ایران، او «وسایل حفر چاه عمیق» برای بیرون کشیدن آب از زمین و آبادانی ایران را سفارش داد و بنیان گزار آبیاری نوین در ایران بود. گاتاها برای آبادانی زمین سفارش می کنند و منش شت اسفندیار او را به این کار برانگیخت.

کار او نمونه بود. اگر چاهی به آب نمی رسید او چاه دیگری برای درخواست کننده می کند و با این روش مردم را به آبیاری نوین دلبسته کرد. پس از بالا گرفتن کارش اجازه داد چند نفری که در شرکت او راه و روش این کار را آموخته بودند شرکتهای آبیاری جداگانه ای برپا کرده و از او پیشی بجویند. او از دارا شدن دیگران اگر چه به زیان خودش بود شادمان می شد. این منش زرتشتیگری او بود. دفتر او در خیابان سعیدی جایی بود که هر کس نیاز داشت به آنجا می رفت و دست خالی بیرون نمی آمد. او، اگر نیاز می شد وام می گرفت تا درخواست مردم را برآورده سازد. شت اسفندیار یاری به دیگران را بدون چشمداشت و چه بسا در پنهان انجام می داد.

هنگامی که رییس شرکت بیمه ایران بودم، فرزند یکی از

واپسین نکته دربارهٔ شت اسفندیار بزرگواری او بود. او مهربانانه از پیشرفت دوستانش و زرتشتیان در مقام های دولتی شادمان می شد. سپس، زمانی که من معاون وزرات دارایی و پس تر معاون نخست وزیر شدم تنها بزرگمرد زرتشتی که در وزارتخانه و نخست وزیری برای شادباش به دیدار من آمد دکتر یگانگی بود و از اینکه من راه را برای دیگر زرتشتیان و اقلیتهای مذهبی هموار کرده ام ابراز خشنودی می کرد. البته من هم همیشه در بارهٔ او بیشترین ارجحاری و ادب را نگاه می داشتم. خدایش بیامرز، بزرگمردی زرتشتی و نمونه بود و از اینرو دوستان غیرزرتشتی او را همیشه با فرنام «شت»، فرنامی که برای پیامبران به کار می رود نام می بردند. باشد که همهٔ ما زرتشتیان زندگانی او را سرمشق زندگانی خود قرار دهیم.

Trust of Morvarid Guiv

4001 S. Decatur Ave.
suite 37-337
Las Vegas, NV 89103
Tell:(702) 889 9795

درخواست

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا از همه کسانی که به این مرکز یا به نشریه های آن نامه یا نوشتار می فرستند و یا به نشریه ها آگهی می دهند، درخواست می کند که برای نوشتن، واژه ها و دستور زبان پارسی را بکار گیرند و تا آنجا که می توانند از بکار بردن واژه های عربی و یا دیگر واژگان بیگانه پرهیزند.

امیدواریم از این راه زبان پارسی به نام یک زبان ایستای به خود پایدار بماند و همراه با دیگر سازه های فرهنگی، فرهنگ ارجمند ایران زمین را پایدار سازد.

مهر افزون

بپردازد و دکتر اسفندیار با بزرگ منشی گفت که هر اندازه می خواهید من بدهم بگوئید و من می پذیرم. رستم گیو گفت نیم بدهی را. دکتر اسفندیار پذیرفت و همانجا چکی به آن مبلغ برای انجمن نوشت. این نمونه دیگری از بزرگواری شت اسفندیار بود.

ویداد دیگری را که به یاد دارم در زمانی که من ریاست انجمن زرتشتیان را داشتم اتفاق افتاد. روزی دکتر اسفندیار به من تلفن کرد که جوانی زرتشتی دیپلم دبیرستان را با میانگین بالا گرفته و در آزمایش ورودی سه دانشکده مهندسی پذیرفته شده است ولی به شوند نیاز مادی شاید نتواند آموزش خود را دنبال کند. از این رو او ماهی پانصد تومان برای چهار سال برای من می فرستد تا به او بدهم به شرط آنکه آنچه گذشته بین من و او بماند و نه انجمن و نه دانشجو از هویت دهندهٔ پول آگاه نشوند. پذیرفتم و به درازای چهار سال این فرد (پس از آنکه از او خواستم به دیدار من بیاید) ماهی پانصد تومان از من می گرفت. پس از پایان دوران آموزش، آن مهندس، کاری با درآمد بالا در شرکتی پیدا کرد و پس از سه یا چهار ماه نزد من آمد و چکی به مبلغ ۲۵ هزار تومان به من داد و گفت این از برای پولی است که به من وام دادید. گفتم پول من نبود. پول خیراندیشی بود که نمی خواست شما او را بشناسید. گفت بسیار خوب چک را به او بدهید. گفتم بسیار خوب. زمانی که به شت اسفندیار گفتم از شرافت این جوان قدردانی کرد و گفت من به پس گرفتن پول چشمداشتی نداشتم، در انجمن بگذارید و به دانشجویانی که نیاز داشته باشند بدهید. این منش زرتشتیگری بود.

شت اسفندیار مرد شادی بود. آهنگها و ردیف های موسیقی ایرانی را می شناخت. با دهان سوت می زد. او هر آدینه و هنگام نهار، در باغش در نزدیکی تجریش باز بود و از دوستانش هر کس که می خواست بدون فراخوان و آگاهی از پیش به آنجا می رفت و نهار می خورد. او همیشه یکی دو نفر آوازه خوان و ساززن را هم فرامی خواند تا پس از نهار میهمانان را با موسیقی سرگرم کرده بر شادی آنان بیفزایند.

شت اسفندیار با خوشنامی و نفوذی که در سران کشور و امیران ارتش داشت چند نفر زرتشتی و بسیاری غیر زرتشتیان را که به همراه توده ای ها در کنش های دشمنانه در برابر دولت شرکت داشتند، یاری داد تا پس از پیمان گزاری در برابر دولت که دیگر در اینگونه کارها شرکت نکنند، آزاد شوند و ترتیبی داد که مورد بخشودگی قرار گیرند و نزد خانواده های خود برگردند و به آنها کار نیز می داد.

آتش پشت سه‌گانه سوشانت مزدینا امید عطایی فرد



امید عطایی فرد درباره
زندگانی خود در
تارنگار مرز مزدایی
چنین نوشته‌است:
«من در میان کتابها
بزرگ شدم، زیرا
پدرم (احمد عطایی)
یکی از پیشکسوتان
نشر بوده‌است

. کتاب همانند خوراک و پوشاک، بخشی
جدا ناشدنی از زندگی‌م به شمار می‌رفت و
به‌راستی،

به قول شادروان «عباس یمینی شریف»،
کتاب، دوستی دانا و مهربان می‌نماید.
وی که از سال ۱۳۶۴ خورشیدی
پژوهش‌های خود را درباره ایران باستان
آغاز نمود در این باره

می‌نویسد: «در سال ۱۳۶۴ خورشیدی،
زمانی که بیست ساله بودم کانون
ایران‌شناسی جوانان (کاج)

را در ایران‌خانه کوی قبادیان بنیاد نهادم؛
نشستهای خانگی درباره تاریخ و فرهنگ
ایران که از کودک تا کهنسال در آن شرکت
می‌کردند. این کانون به یاری جوانان
دبیرستانی و دانشجو بازتاب‌هایی در
مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها داشت و سرانجام
به گونه‌ای تصاعدی بی‌آنکه بچه‌های
حلقه‌های بعدی با من مستقیماً تماس داشته
باشند، رشد کرد.

برخی از کتابهای این پژوهنده چنین
می‌باشند: مرز مزدایی - ایران بزرگ -
پیامبر آریایی - قبیله زرتشت - نبرد خدایان -
مهر شناسی ... و بسیاری نوشتارهای و
مقاله‌های دیگر. در شماره‌های آینده
نوشتارهای بیشتری از این پژوهنده گرامی
خواهیم داشت.

میستایم آزر مزدا را
میزدایم سردی یلدا را
میشتابم مژده ی فردا را

آتشین است گوهری خود از بهشت
پاسبانش ایزد اردی بهشت
هر پلیدی را که دیدست درنوشت

قبله ی هوشنگ و زرتشت و جم است
مرهم افسوس و اندوه و غم است
هرچه از آن گوهرش گویم کم است

آتش است گرمای جان و زندگی
روشنی بخش روان در تیرگی
دشمن دیو و دد و بدخیرگی

با زبان سرخ و گرم گوید سخن
تا بدانی راز دل از جان و تن
برفروزی فره اش را در بدن

نیست او را خواب گر هیزم دهی
روشنی بخش تو باشد هر رهی
آتش عشق است در کیش بهی

رخ چو خورشید و اجاقش خاندان
هم گیاه و جانور هم ایزدان
زاد اویند و تبار و دودمان

چون اوستا گشت دانش را فروغ
آتش وستا* به روم شد نام و یوغ
فر ایرانی بسوزاندی دروغ

آزر است او زاده ی مزدای راد
یاور خاک است و آب و نیک باد
داور کردار مردم، روز داد

* وستا: آتش مقدس رومیان که برگرفته از اوستا بود

باشرد

امید عطایی فرد (سوشیانت مزديسنا)

نهادم و برای رنجه‌ها و غربتش در میهنش اشک ریختم. زمانی که از جا برخاستم جوانی با دو دلی به من نزدیک شد و پرسید: ببخشید، شما می‌توانید به فارسی صحبت کنید؟! پرسش دردناک و گیج کننده‌ای بود. آیا ایرانی بودن دیگر سر بر تازیخانه‌ها نهادن و سنگ سیاه گجستگان به سینه زدن، شده است؟ آن جوان باور نمی‌کرد که من ایرانی و هم میهنش باشم! من هم باور نمی‌کردم جنازه سرای هارون الرشید و دیگر نامگانه‌های این قاتل برمکیان را بهتر از بزرگان ایرانی نگه دارند! از آرامگاه کم جمعیت، به سوی پاژ رفتیم؛ روستایی که فردوسی در آنجا زاده شده بود. هیچ تابلوی راهنمایی نبود و پرسان پرسان جاده‌های فرعی را پیمودیم. از آن روستا و باغسارانی که در پندار داشتیم، نشانی ندیدیم. تشنگی ما را یک تک درخت توت سفید فرو نشانید. چنین طعم و بوی شیرینی را تا کنون نچشیده بودیم. دست پر چین و چروک این خاک، نیازمند مهرورزی فرزندان فردوسی مینمود. همه روستا چند خانه خشت

نداشت. همچنین بر روی یک کتیبه، دروج دبیرگانی از آن کاتبان ولی از زبان پیر توس درباره نبی و وصی دیده میشد. در اینجا نیز مانند دیگر بناها یآوری شاهان پهلوی زدوده شده است. دمی سرم را روی قبر او که با قاب شیشه‌ای پوشیده بود

پانزدهم خرداد ۲۵۶۹ / ۱۳۸۹ به آرامگاه فردوسی در تابران رفتیم. در دوردست هنوز دیواره‌های کهن شهر، از میراثی سوخته نگاهبانی میکردند. دو سوی جاده‌ای که به آرامگاه میرسید، نه مهمانسرا و جاذبه‌های جهانگردی، بلکه مغازه‌ها و کارگاه‌های صنعتی و دکلهای فشار برق قوی خودنمایی میکرد. کوچه‌های دور و بر آرامگاه، بی روح و افسرده آور بود. پیرامون بیرونی بنا، چمن کاریها در حال خشک شدن بود. یاران من در سناباد داوطلب کاشتن نهال و بهبود آن محوطه بودند اما با درخواستشان مخالفت شده بود. دستفروشهای ژولیده، افزون بر تندیسک‌های فردوسی و آرامگاهش، زینت آلات و اسباب بازی و غیره نیز میفروختند و چهره‌ای ناهنجار از آن جایگاه بلند، ساخته بودند. درون آرامگاه، پیکرک‌هایی از پرده‌ها و داستانهای گوناگون شاهنامه به دیوار نهاده بودند که چندان با سروده‌های فردوسی همخوانی





و گلی و کوچه هایی بود که خیلی زود به زمینهای خالی میرسید. غربتی عجیب دلم را چنگ میزد و زمانی که بچه های محل، مرا به جایی بردند که سرای فردوسی میدانستند، انگار که دلم را با تیغ تازیان میخراشیدند. بر روی تپه ای نه چندان بلند، ویرانه هایی به جا بود که در میان آنها، چهار پنج خانواده در بدترین شرایط زندگی میکردند. تاکنون چنین فقر و بینوایی ندیده بودم. در آن پایین، در پیچ یکی از کوچه ها پیرزنی از نبود آب و امکانات مینالید. همه جای جهان متمدن، خانه و افزار نامداران درجه دوم خود را موزه و یادگاه میکنند و در اینجا، در زادگاه بزرگترین سراینده جهان، من با شگفتی به کابوسی راستین مینگریستم. در گرمابه ای نیمه ویران، چکه های آب، زندگی را صدا میزدند. زنان روستا نگاهی نیرومند و باصلابت داشتند؛ انگار که از درونشان عقابی با غرور و بی نیازی به ما مینگریست. شباهتی شگفت به نگاه فردوسی در تندیسهایش داشت. پیرمردی با چهره آفتاب سوخته برایمان از فردوسی و نقش او در پاسداری از زبان پارسی سخن میگفت. در کنار یکی از همان کوخ ها نشسته بود و فردوسی را میستایید. نوجوانان هیچ چیز از شاهنامه نمیدانستند. روستای ناباد پاژ واپسین نفسهایش را میکشید. هنگام بازگشت به مشهدالرضا (سناباد سابق) خودم را دلداری میدادم که فردوسی گفته است بناها ویران میشود اما کاخ شاهنامه بیگزند خواهد ماند. اما باز پرسشی در سرم میپیچید: پس چرا مردم ایران هنوز ارج شاهنامه را دریافته اند؟ آیا گزشت هزار سال، بس نیست تا به خود آییم و از کف کاهلی به در آییم؟

تفو نه بر چرخ گردون بلکه بر آن مردمی که فرزانش را به فراموشی سپارد.

ای فردوسی بزرگ، تو همیشه زنده ای.



آریوبرزن، دلاوری از ایران زمین

برای خیانت به کشورش کشته شد. آریو برزن با ۴۰ سوار و ۵۰۰۰ سرباز پیاده خسارت سنگینی بر سپاه اسکندر وارد کرد و پس از شکستن دورگرفتی به سوی پایتخت شتافت، ولی افسوس که پیش از رسیدن او به شهر سپاه اسکندر پایتخت را گرفته بود.

آریو برزن، اگر چه پایتخت در دست دشمن بود و سپاهیان آنان در پی او بودند اما هیچگاه سپر نینداخت و آن اندازه در پیکار با دشمن پای فشرد تا همه همراهانش از پای درآمدند و زمانی جنگ برای او به پایان رسید که واپسین سرباز پارسی به خاک افتاد. در دفتر «آتیل» نوشته «لوپز دول» آمده است که در واپسین نبرد، اسکندر که از دلاوری آریو برزن بسیار خوشش آمده بود به او پیشنهاد کرد که خود را واگذارد تا ناچار به کشتن او نشود ولی آریو برزن گفته بود: «شاهنشاه ایران مرا اینجا فرستاده تا از این آب و خاک پدافند کنم و من هم تا جان

یکی از سرداران تاریخ ایران آریو برزن بود که برخی او را از نیاکان کردها و یا لرهای کشورمان می دانند. وی در زمان یورش اسکندر مکدونی به ایران، از سرزمین خود با دلاوری پدافند کرد و در این راه نیز جام باخت.

اسکندر پس از پیروزی در سومین جنگ خود با ایرانیان که به جنگ «آریل» یا «گوگامل» نامور است در سال ۳۳۱ پیش از زایش بابل و شوش و استخر را گرفت و رو به سوی «پارسه» نمود.

در این لشکرکشی، اسکندر سپاه خود را به دو بخش کرد: یکی از بخش ها به فرماندهی کسی با نام «پارمن یونوس» از راه جلگه رامهرمز به سوی پارسه به راه افتاد و خود نیز با سپاهی سبک از راه کوهستان (کوههای کهکلیویه) روانه پایتخت ایران شد و در تنگه های دربند پارس با ایستادگی سرسختانه ایرانیان روبرو شد.

در جنگ دربند پارس واپسین پاسداران ایران با شماری اندک به فرماندهی آریو برزن در برابر سپاهیان پرشمار اسکندر دلاورانه به پدافند از میهن خویش پرداختند و بسیاری از آنان را به خاک نشانند و سرانجام توانستند سپاه اسکندر را وادار به پس نشینی کنند.

با فرماندهی آریو برزن و مبارزه دلاورانه سپاهیان ایران، گذر اسکندر از این تنگه های کوهستانی ناشدنی بود. پس اسکندر به نحشه جنگی ایرانیان در جنگ ترموپیل روی آورد و با کمک یک اسیر ایرانی، آریو برزن را دور زد و خود را از بیراهه به پشت سپاه او رسانده، دور آنان را گرفت. شایان یادآوری است که پس از پایان جنگ به دستور اسکندر آن اسیر جنگی که نامش «عمران» بود از



در بدن دارم سر فرود نخواهم آورد.»

پس از شنیدن پیام آریو برزن، اسکندر دستور داد سپاهیانش دور او را گرفتند و آن اندازه نیزه بر پیکرش زدند تا سرانجام به خاک افتاد و جان باخت. پس از مرگ آریو برزن، پیکرش را، که یک جای درست نیز در پی زخمه های نیزه های دشمن در آن نبود، در همان جا به خاک سپردند و روی آرامگاهش نوشتند «به یاد لئونیداس». شایان یادآوری است که لئونیداس یک سرباز یونانی بود که در زمان یورش خشایار شاه، همانند آریو برزن از

کشورش یونان پدافند کرده بود و به همین دلیل در جایی که بر خاک افتاده بود، یونانیان پارکی ساخته و تندیس او را در آنجا برپا کرده و واپسین گفته هایش را بر پایه آن نخش کرده بودند.

شوربختانه در کشور ما از آریو برزن و آریو برزنها به جز چند ردی (خط) ترگمه (ترجمه) و گرفته شده از دفترهای انیرانیان نشان دیگری نیست. افزون بر آن ایران ستیزان، بیشرمانه کمر به نابودی همان اندک بازمانده یادمان ها و نامهای دلاوران و قهرمانان کشور آریایی ایران دارند.

کنون گویمت رویدادی دگر

چو اسکندر آمد به ملک کیان

به ایرانیان داد درس وطن

که فرزند نام آور میهن است

چو اسکندر آهنگ ایران نمود

جهان گستری فکر و سودای او

چو موج شتابنده میراند پیش

سرانجام دارا درآمد ز پا

بسی شهرها را سکندر گشود

گذرگاه او تنگه ای بود تنگ

همه سنگها بود ره ناپذیر

در آن تنگه سردار ایران سپاه

چو کوهی سر افراشت بر آسمان

پس از روزها پایداری و جنگ

سکندر نیارست از آن ره گذشت

سرانجام فکری سکندر نمود

ز تاریخ دیرین این بوم و بر

یکی گرد فرمانده قهرمان

در این ره گذشت از سر و جان و تن

مر آن شیردل آریو برزن است

همه آگهان را هراسان نمود

جهانگیری اندیشه و رای او

بشد کار دارا به سختی پریش

از این بار شد پشت ایران دو تا

به جز پارس، چون راه دشوار بود

دو سویش همه صخره و کوه و سنگ

همه صخره هایش کهنسال و پیر

بر اسکندر و لشگرش بست راه

که تا ره بود بسته بر دشمنان

پس از هفته ها کارزار و درنگ

بکارش فروماند و درمانده گشت

پی چاره، تدبیر دیگر نمود



بگفتا به سردار ایران سپاه
ببخشم ترا بر همه مهتری
ولی آریو برزن پاکدل
به اسکندر از خشم پاسخ نداد
سرانجام نابخرد گمرهی
چو اسکندر از تنگه آمد فراز
گران پا تر از صخره های بلند
بدینگونه ره بر سکندر ببست
بدانست جز مرگ در پیش نیست
چو نزدیک شد لحظه واپسین
«بدان ای سکندر پس از مرگ من
توانی گشایی در پارس را
به تخت جم و کاخ شاهنشهان
مبادا شوی غره از خویشتن
چو اسکندر این جانفشانی بدید
به آهستگی گفت با خویشتن
اگر چند آن آریا مرد گُرد
ولی داد درسی به ایرانیان

که بگذر ز پیکار و بگشای راه
از این پس تو سردار اسکندری
پاس این خاک و این آب و گل
چو کوهی فراروی او ایستاد
به دشمن نشان داد دیگر رهی
ز نو آریو برزن چاره ساز
بپا ایستاد اندر آن تنگ بند
بر او آشکار و مسلم، شکست
ورا تا عدم یک قدم بیش نیست
به میدان آمد و گفت اینچنین
پس از ریزش آخرین برگ من
نهی بر سرت افسر پارس را
قدم چون نهی با دگر همرهان
«ایران بسی پرورد همچو من»
سرانگشت حیرت به دندان گزید
که اینست مفهوم عشق وطن
پی پاس ایران زمین جان سپرد
که در راه ایران چه سهل است جان



پندار، پندار، خودبینی، ترممنشی^۵ ... می شود که منفی است. در زبان روزمره نیز این واژه بیشتر بار منفی دارد مانند: «پنداری از بینی فیل افتاده»!! یا «خود را چه می پنداری؟» البته زمانی که می گویم «زبان روزمره»، آرشم (منظورم) نه زبان روزمره امروزی است که بسیار کم شنیده میشود. البته پندار مفهوم دیگری هم یافته است و آن «وهم و خیال و گمان» است که وارون «اندیشه» که ریشه دار و کنشمندانه است، پندار در پیئری یا پیرامون به سر می برد و پا در زمین کنش ندارد. البته که اگر بدین مانا هم بگیریم چه بسا پندار نیز بهتر است نیک باشد تا زمانی که پا در زمین

تندیس (مجسمه) ... از آن گرفته شده است. پس اندیشه، دانه و تخمه و گوهر و سرآغازی است که کاشته می شود تا آرام آرام ریشه گرفته و سپس دیسه به خود بگیرد و بارور شود و به سرانجام برسد. پس اندیشه پای در ریشه دارد و سیر رسایی آن رو به بالا و بارور شدن است. این اندیشه است که

اژده هومت^۱ که به همراه هومت^۲ و هورشت^۳ می آید و به اندیشه / پندار، گفتار و کردار نیک برگردان شده است پرسشی را برانگیخته است که هر از چندی پرسیده می شود که: کدام درست است، اندیشه یا پندار؟ هومت از آمیزش دو واژه «هو» و «مت» به هم آمده است. «هو» را می دانیم که پیشوندی است به چیم نیک، زیبا، سازنده ... «مت» نیز مانند «من» به چیم اندیشه می باشد. هومت از دید دستوری واژه ای بدون جنس یا کماسه (خنثی) می باشد. اکنون ببینیم «اندیشه» از دید واژگانی چیست و چگونه ساخته شده است تا شاید به مفهوم

بهتری از مانا و چیم آن دست بیابیم: اندیشه از دو پاره واژه اند + دیشه ساخته شده است. «اند»، مانند برابر انگلیسی آن «اند end» (به مانای ته، پایان، آغاز و انجام ...) در زبان و فرهنگ ما به مانای دانه، تخم، سرآغاز و سرانجام ... بوده است. دیشه یا دیسه (در زبانهای پهلوی اشکانی و ساسانی «ش» به «س» دگردیسی یافته است) به مانای دگرگونی، تغییر شکل و تحول می باشد که واژه هایی مانند دگردیسی،

اندیشه یا پندار؟

موبد کامران جمشیدی

گذاشت
به
اندیشه
نیک

کشانده شود.
رویهرفته می
توان گفت که بکار
بردن «اندیشه»
در برگردان هومت
هم از دید واژگانی درست تر است و
هم از دید مفهومی و مانایی.

برگزیدنی است

و هر آنچه برگزیدنی است باید از روی خرد و وهومن باشد. آن یک نیروی مثبت و سازنده و کنشمندانه در خود دارد.

اکنون ببینیم پندار چیست؟ پندار از پنداشتن و از ریشه اوستایی پیئری گرفته شده است. البته پیئری خود ماناهای گوناگون دارد که شاید نزدیکترین آنها همان پیرامون باشد اما این واژه هنگامی که با واژه «مئیتی» می آید، همانا «پیئری مئیتی»^۴ به مفهوم: بدگونه اندیش، زشت

۱- Humata

۲- Huxta

۳- H(u)varshta

۴- Pairi maiti

۵- فرهنگ واژه های اوستا: احسان بهرامی

احساس و تجربه یک بازگشته به خویشتن از زایش دوباره خود آریانا

می دانم، میدانم که زیباترین لحظات زندگی را نه میتوان به همان زیبایی و بزرگی به تصویرکشید و نه میتوان نوشت! امروز میخواهم با تمام وجودم، قلبم، و با عشقی بی پایان از زیباترین ساعت، دقیقه و ثانیه زندگی بنویسم، تمام واژه ها از قلبم و احساسم سرچشمه میگیرند، روز سه شنبه ۲۰ دی ماه (روزشادادماه دی) ۳۷۴۹ زرتشتی امروز روز تولد دوباره من است، روز نوزودی، تاریخی که بر قلبم کنده (حک) شده.

درآینه به خود مینگرم! برایم باورکردنی نیست، چشمانم برقی از شادی میزند، هیچوقت به این اندازه چهره ام را بشاش و شاد ندیده بودم! به خود گفتم آریانا چرا اشک میریزی؟ آینه پاسخ داد امروز روز زایش دوباره توست و اولین شادباش را از آینه در وجودم احساس کردم، زیباتر و بزرگتر شده بودم، خردم را میگویم، سدره و کشتی را بر روی چشمانم گذاشتم و بوسیدم و خود را برای رفتن آماده کردم، برای رفتن به معبد عشق، آدریان. هر لحظه که نزدیکتر میشدم تپش قلبم تندتر و تندتر میشد، به مانند عاشقی بودم که به سوی معشوق خود پرواز میکند، آری زمان زایش نزدیک بود و من آن نوزادی که دیگر تاب ماندن نداشت، زودتر از زمانی که با موبد مهربان ودوست داشتی، موبد کامران جمشیدی گرامی قرار ملاقات داشتم به معبد عشق آدریان رسیدم، در حیات آدریان قدم میزدم به خود میبایدم و آفرین میگفتم به آتش، گیاهان، آسمان، زمین، آب و باد و هر آنچه آفریده ی اهورامزدا ی مهربان و بزرگم بود درود میفرستادم، روز

درود بر پیام آور راستین ایران زمین «اشوزرتشت اسپنتمان»

باد بهار میوزد مژده زیار میدهد
در قدم مبارکش بوی بهار میدهد

دین بهی پیام خوش ز راستی به راستان
پایه دین فروهی خرد قرار میدهد

این همه از قرار او خرم و سبز میشود
سرو همیشه سبز او گهر بیار میدهد

شام سیه بسر شد و روزنو و قرارنو
... برسر شاخسار و گل مژده هزار میدهد

مهر پیام دوستی در همه جهان دهد
دلم چنین خبر نکو از آن نگار میدهد

طاهر (سام ایرانی) تقدیم به دخترم آریانا

بسیار زیبایی بود آسمان آبی و هوایی دلپذیر، احساس میکردم درختان گلها و پرنده ها به من آفرین میگویند و همه شاد بودند و در این مراسم اهورایی به جشن و پایکوبی مشغول بودند، زیباترین لحظات زندگی را تجربه میکردم همه چیز زیبا بود، من با یاری اهورامزدای مهربان و سرورم اشو زرتشت در آن مکان سپند و اهورایی حضور داشتم، زمانی که موبد جمشیدی مهربان و بزرگوار آمدند به خود گفتم به زیباترین لحظات زندگی نزدیک میشوی و اشک شوق را در چشمانم احساس کردم، موبد جمشیدی گرامی با استقبالی زیبا و دوست داشتنی من را به کتابخانه راهنمایی کردند و در آنجا بود که باز هم بر خود به دلیل انتخاب درست و داشتن موبدانی همچون موبد کامران جمشیدی استاد فرهیخته و دوست داشتنی بالیدم و افتخار کردم، بسیار دانشمند و فروتن، در کتابخانه وقتی چشمم به فرتور سرورم اشو زرتشت روشن شد احساس کردم داستان مهربانشان را برای در آغوش گرفتم باز کردند، اشکهایم هم از شادی میرقصیدند و جاری میشدند، در ذهنم با خود تنها واژه اهورایی: «مзда پرستم! برمیزینم که مزدا پرست زرتشتی باشم» را تکرار میکنم و عشق را در قلبم احساس میکنم! به همراه بهترین یاری رسان، موبد بزرگوارم، برای انجام مراسم اهورایی سدره پوشی به کنار آتش سپند عشق میرویم، آه چه زیباست این لحظات!

دست و صورتم را با آب پاک و دوست داشتنی شستم. حتی آب هم شادباش میگفت و آفرین! آب با مهربانی بر گونه ام بوسه زد و به آرامی هایبرو گفت، در پوست خود نمیگنجیدم، موبد مهربان با نوای دلنشین اوستا در کنار زیباترین و قابل ستایش ترین آفریده ی اهورا مزدا مراسم را آغاز کردند، به آتش

مینگریستم و اشک شوق میریختم و آوای دلنشین اوستا را در جان و دلم حس میکردم، آه که چقدر این لحظات زیبا بود، سپندارها یی که موبد با داستان مهربانشان برایم آماده کرده بودند را باتمام وجود و قلبم روشن کردم صدای آتش را میشنیدم! آفرین هایبرو... آفریده های زیبایی مزدایم به من شاد باش میگفتند... خورشید زیبا دامنش را رو به معبد عشق باز کرده بود و با مهربانی به ما میتابید، تابشی ویژه که در فرتورها هم هویداست نورهای زیبایی که بر روی آتش و مراسم پاشیده میشد! آفتاب هم میرقصید، نور و گرمایش را به زیبایی برایم میفرستاد. میتوانستم پیام شادباش و نوازشش را احساس کنم! دلم میخواست تمام دلبنانم، دوستانم، همکیشانم در این جشن زیبا و اهورایی حضور داشتند ولی موبد مهربانم گفتند امروز همه و همه در اینجا حضور داشتند و بودنشان احساس میشد! در آن لحظه احساس کردم معبد لب به لب از دلبنان و گرامیانم است. آری همه و همه بودند و شادباش میگفتند.

احساس میکردم پرواز میکنم، روانم از جسم جدا شده بود، حس سبکبالی، پاکی، نو شدن و... همه چیز زیبا بود. وجود موبدی بزرگوار و مهربان... که جای خالی پدر را با وجود نازنینشان حس نکردم... حضور درگذشتگان را هم حس میکردم! زایشی زیبا، باور نکردنی، احساسی که در زندگی هیچگاه تجربه نکرده بودم! بوی خوش عطری که در فضای معبد بود در تارو پود بدنم جای میگرفت، در آن هنگام که فرورانه سروده میشد متولد شدم تولدی باور نکردنی زیبا و با شکوه! مزدا پرستم! بر میگزینم که مزدا پرست زرتشتی باشم.. و چهار آخشیج با هم و یک صدا آفرین میگفتند و من نوزادی بودم که میتوانستم جهان را از نو و تازه ببینم،

چه حسی میتواند زیباتراز این باشد! زمانی که دست در دست موبدگرامی همزور «سرود یگانگی» میخواندم پاک و سبکبال بودم در آن لحظه پیام تبریک سرورم اشو زرتشت را با قلبم و بوسه های پر مهرشان را با وجودم احساس کردم، سپاسگزارم از شما موبد جمشیدی گرامی که مانند پدرم دوستان دارم و در قلبم جایی ویژه دارید.

و بدی که به راستی درس انسانیت و عشق میدهند. **م**زدای من سپاسگزارم که قلبم را توان دادید تا بتوانم هیجانانگیز و بزرگی این روز اهورایی را تاب بیاورم و قلبم را و خردم را آگاه ساختید. از پدر و مادر و همسرم که عاشقانه دوستشان دارم و من را در این راه زیبا یاری رساندند. سپاسگزارم از فرزندانم کتابیون و کوروش، از همکیشان و دوستانم بینهایت سپاسگزارم. امیدوارم همگی در پناه مزدای پاک شاد و تندرست باشید. موبد جمشیدی گرامی سپاس ویژه من را برای همه خوبی ها و بزرگواریتان پذیرا باشید. آیدون باد و آیدون ترج باد امیدوارم هر انسانی در زندگی خود بتواند تجربه سدره پوشی را داشته باشد و این هدیه گرانبها را از اهورا مزدا در قلب و وجود خود داشته باشد.

خرافه = یاره، افسانه، پندار زیان بار = دروغ

یک کلیت سازگار و مورد پذیرش است در حالی که خرافه، تنها آدمی را به کردن یا نکردن کاری وادار می کند. همانندی شگفت انگیز خرافه و استوره نیز همجواری ناهمسازها و سازش میان ناسازهای منطقی است.

واژه ی خرافات همواره با زمینه ی سیاسی و اجتماعی هر کشور پیوند دارد، از اینرو دادن گزارش و تعریفی ریزبینانه از آن به سختی شدنی است. حقوق دانان نیز خرافات را از دیگر باورها به مفهوم انسان خردمند جدا می کنند و بر این پایه خرافه را چنین

تعریف می کنند: هر باور و کرداری است که آدمهای خردمند و آموزش دیده آن را خرافی می شناسند.

خرافات از دید زبان شناسی در زبان انگلیسی superstition به

آنها نیز اثر می گذارند بدون اینکه به درستی آنها ایمان داشته باشند. و سرانجام برخی خرافه ها را با استوره ها و پیشگویی ها نیز در پیوند می دانند در حالی که برخی نیز می گویند که ایندو، یعنی خرافه و استوره را نباید یکی پنداشت

هر از چندی گفتگوهایی دارم با رادیو اشا در تورنتو کانادا. برنامه ساز این رسانه گرامی دستکم یکی دو بار از من خواسته است تا درباره «خرافات» گفتگویی داشته باشم و دلیل آن را «خرافی» بودن برخی یاد می کند که از جمله باور به سرنوشت و تقدیر می باشد. در این زمینه گفتاری داشتم که نوشتار آن را نیز برای آنان که همین اندیشه ها را دارند و یا می خواهند بدانند که چرا و چگونه؟ پیشکش می دارم.

اینبار به یک شناسایی زیربنایی می پردازم و از شماره آینده به یک یک آنان می توانیم پردازیم. این نوشتار با بهره گیری از آگاهی هایی که از سرچشمه های گوناگون (روی اینترنت) بدست آورده ام گردآوری شده است که دیدگاه های من را نیز در بر دارد. خوانندگان گرامی نیز اگر در این زمینه پرسشی و یا چیزی برای گفتن دارند می توانند برای چهره نما بنویسند تا بازتاب دهیم. با سپاس، سردبیر

زیرا که این پندار هم از دید چمی یا مانایی درست نیست و هم از دید بیرونی آن. برجسته ترین ویژگی استوره، باورمندی و توجیه (به گونه ی طبیعی و نه منطقی) است. یکی از کارکردهای استوره، تبیین امور در

ن خست چند ویمندی / شناسایی (تعریف) از اینکه خرافه چیست: ترس غیر منطقی از یک چیز ناشناخته، مرموز یا خیالی.

یک باور، دودلی یا خوی و مانند آن که پایه اش ترس و نادانی است.

در واژه نامه ی عمید آمده است : خرافات، جمع خرافه به معنای حدیث باطل، سخن بیهوده و یاره.

در واژه نامه ی دهخدا آمده است: خرافات سخنان پریشان و نامربوط، سخنان بیهوده

و پریشان که خوش آیند باشند و سخنان خوش پریشان.

داشتن باورها و یا انجام کارهایی که هیچگونه ریشه خردمندانه ندارند.

باورهای مردم است که ریشه دیرینه دارند و در کار و کردار روزمره ی

چیزی نگران هستند و باور دارند که اگر نگران نباشند شانس رویدادن آن رویداد بیشتر خواهد داد.

نکته ی دیگر آن است که خرافات تنها در میان مردمانی که از دید هازمانی و اندیشه ای واپس مانده اند دیده نمی شود! در هازمان های پیشرفته و غیرایدئولوژیک هم خرافه وجود دارد. امروزه می توان در اروپا با کسان زیادی روبرو شد که باور دارند از زیر نردبان نباید رد شد چون شگون ندارد. گربه سیاه شوم است. در میهمانی نباید ۱۳ نفر را فراخواند وگرنه درگیری پیش می آید. اگر کف دست راستتان بخارد پولی گیرتان می آید و اگر کف دست چپتان بخارد پولی از دست می دهید و یا بلند شدن از رختخواب از سمت چپ یا به پشت شوه ی بدخلقی در آن روز می شود!

- اکنون بیاییم و نگاهی بیندازیم به این که خرافات چند گونه هستند:

گونه های خرافات یکسری از خرافات بخشی از باورهای همگانی یا هازمانی هستند مانند باور به خوش شانسی یا بدشانسی، فال زدن، سرنوشت، قضا و قدر و ... بخش دیگری از خرافات، باورهایی به دریافت های فراسهشی (فراحسی) و باور به نیرو و توانایی ذهن در جابجا کردن چیزها می باشد.

گونه دیگر خرافات فردی است و آن باورها و رسومی هستند که یک فرد برای خود درست کرده و بر این باور است که برای کامیابی در کارها یا پیشگیری از یک رویداد بد به یکسری کارها دست بزند. نمونه اینکه به هنگام نوشتن باید با قلم ویژه ای آغاز کند و یا ابزارهای روی میز به شیوه ی ویژه ای آرایش یابند.

- سرچشمه و شوه ی درست شدن خرافات

نگرش به منطق درونی مذهب غالب) به کار می رود. از این دیدگاه برای آنکه باوری خرافه قلمداد شود لازم است که پیروان یک مذهب از نگاه خود آن باور را به نقد بکشند.

بایسته ی یادآوری است که خرافه در زمان ها و زمینه های گوناگون برداشت های زیادی به خود گرفته است که برای یافتن برداشتی روشن از آن باید روند تاریخی این مفهوم را بررسی کرد.

یافتن مانایی درست و همه سویه برای مفهوم خرافه و خرافات دشوار به دیده می آید. دانش روانشناسی، گویش و برداشت های گوناگونی از خرافه یا خیال پردازی به دست می دهد. برای نمونه گفته می شود که «خرافه همان گرایش یا توانایی برای نسبت دادن بروز یک پدیده طبیعی به سازه های رمزآلود یا فراطبیعی است» یا به سخن دیگر «یک باور پذیرفته شده نزد برخی است که بتوان نادرستی آن را از راه دانش نشان داد».

بر پایه ی این بازشناسی، فرد خرافاتی نیز کسی است که پیوند کنش واکنشی Cause and effect را به پدیده یا سرچشمه ای نسبت دهد که برآستی هیچ پیوندی با آن ندارد و البته در این رفتار، ترس آمیخته با بزرگداشت یا ترس از چیزی ناشناخته، رمزآلود یا خیالی نهفته است.

افزون بر این به دید روانشناسان، خرافه ها و وهم ها پیامد رفتارهای وسواس گونه هستند که در دانش روانشناسی به آن OCD گویند. Obsessive-Compulsive Disorder

برای چنین افراد وسواسی خو داشتن به کردن برخی کارهای ویژه، روند زندگی روزمره ی آنان را به هم می زند. آنها گمان می کنند که اگر از یکی از این خوبیهای خود دست بردارند، برای آنها چیزی روی خواهد داد و هر رویداد بد و ناگواری را به آن پیوند می دهند. بیشتر این بیماران درباره ی

چم و برابر با خرافات به کار می رود. به باور زبان شناسان این واژه که ریشه ی لاتینی دارد برگرفته از واژه ی superstes می باشد که خود از دو پاره ی super در چم بالاتر و برتر و sto در چم ایستادن و تاب آوردن به هم آمده است و به مانای کننده ی کار به کسی گفته می شود که آماده بوده و می تواند گواهی دهد، یا کسی که بازمانده است. بدینگونه superstio را در بافت و ساختار دینی می توان به مانای «توانایی در بازگو کردن رویدادهای تاریخی و مذهبی» دانست آنچنان که گویی بازگوکننده در آنجا بوده و بازمانده ی آن رویداد است. این توانایی در گواهی دادن از یک رویداد به شیوه ی گفته شده را در گستره ی غیب گویی و غیب دانی می دانسته اند. اکنون اگر کسی این رویداد را بازگو کند که دارای این ویژگی نباشد (غیبگوی رسمی نباشد) همردیف کلاه برداری و فریبکاری است و از اینرو واژه superstio در ریشه ی لاتین خود برابر با «باورهای مذهبی ترد شده یا رد شده» به شمار آمده که در برابر باورهای مذهبی شرعی قرار می گیرد و با آنها همیستار یا متضاد است.

بدین ترتیب واژه ی انگلیسی superstition آنچنانکه از چم لاتین آن برمی آید از باورهایی شبه مذهبی گفتگو دارد که در بیرون از مرزهای مذهب ترانس فیزیکی قرار دارند. در انگلیسی مدرن این واژه به باورهای مردمی و فولکلوریک هم گفته می شود که بیشتر گروه دارد به کوچک و خوارشماری و منفی جلوه دادن فرهنگ دیگران و برداشت مردم دیگر از جهان روحانی.

از دید دین شناسان، بکار بردن زبانزد خرافه، گونه ای دآوری است که بیشتر بوسیله ی مذهب غالب و به هدف رده بندی و بدنام کردن نگرش ها و آداب مذهب پیشین تر و ناپذیرفتنی تر (با



اگر خرافات پیامد اشتباه در فهم، ویر (یاد) یا داوری باشد درست کردن آنها باید کار ساده‌ای باشد. یا اگر خرافات ناشی از فشارهای گروهی باشد باید با از بین رفتن این فشارها، خرافات نیز از بین بروند اما چنین نیست و مردم به سختی دست از پندارهای خرافی برمی‌دارند و سرسختانه به آنها می‌چسبند. از همین رو گمان می‌رود که خرافات، ریشه در درون منش (شخصیت) افراد داشته باشد.

اسپینوزا درباره خرافات و دودلی می‌نویسد: اگر آدمیان هنجار روشنی برای اداره امور زندگی خود داشتند و یا بخت همیشه با آنها یار بود، هرگز به خرافات روی نمی‌آوردند. اما چون اغلب به سختی‌هایی برمی‌خورند که هنجار موجود پاسخگوی آنها نیست، بین ترس و امید سرگردان شده و سخت زود باور می‌شوند.

از دید روانشناسان، خرافات در زمانهای حساس و نبود پشتگرمی و استواری درباره ی آینده بوجود می

آیند، مانند زمانهای زایش و مرگ و بیماری و غیره تا از این راه از نگرانی و تشویش رها شده و آرامش بیابند. جادو و جنبل و دعا گرفتن و مانند آنها برای درمان بیماران وسیله ای است برای یافتن آرامش فکری.

اگر بپذیریم که خرافات مایه ی کاهش نگرانی هستند پس روشن می شود که چرا آنها که همیشه بگونه ای در خطر هستند از دیگران خرافاتی ترند و همچنین برپایه ی پژوهش ها انسانهای پیورز (متعصب) خرافی ترند. رده ی هازمانی هر چه پایین تر، فرد خرافاتی تر و دانش و هوش هر چه بیشتر خرافات کمتر.

رچشمه ی دیگری که برای بوجود آمدن خرافات می توان برشمرد تنهایی انسان

نخستین در هزاران هزار سال در برابر طبیعت گاه مهارگسیخته و خشن بوده است. انسان در برابر آذرخش، سیل، تاریکی، زلزله، جانوران درنده

س

و بسیاری از نیروهای پیرامون خود ناتوان بود و خود را تنها حس می کرد. این مسئله با گذشت زمان به یک ذخیره ی ژنتیکی در انسان تبدیل شده و به این زودی از ویر و ژن های فرهنگی او پاک نمی شود. اینها ته نشین های دوران تنهایی و هراس انسان در برابر طبیعت است. به این ترتیب غیر عادی نیست که در هازمان های صنعتی و فراصنعتی هم خرافه باشد اما آنچه باید یادآوری گردد آن است که نیرو یا ناتوانی این باورها با نگرش به میزان پیشرفت یا واپس ماندگی هازمان ها دگرگون بوده و جای گفتگو دارد. در یک هازمان پیشرفته، خرافات بر آن چیره نیست اما در هازمان های واپس مانده تر این پدیده شیوه ی رایج و چیره ی زیست تکی و گروهی آن را سامان می بخشد و هرچقدر که تمدن ها باستانی باشند و با تمدن های دیگر برخورد کرده باشند خرافه بیشتر را در دامان خود می پروراندند.



سیرکردن دشمن خود شدند. از دید من این امر زخمه بزرگی بر اعتماد به نفس و غرور ایرانیان که تا چندی پیش بر بخش بزرگی از جهان آنروز فرمان می راندند، وارد آورد.
۹. ایرانیها ناچار شدند که برای مهاجمین متجاوز خوراک، زمین و سرپناه فراهم کنند

۱۰. مسلمانان با بدست آوردن کنترل بیشتر، زمینه را آماده ساختند تا به زرتشتیان بقبولانند که آنها فرادست و زرتشتیان فرودستند. این رابطه بی گمان احساسی بسیار زبوانه در زرتشتیان ایجاد میکرد.

۱۱. با کنار نهادن مبارزه و اجازه دادن به تازیان برای ایجاد شهرک ها در نزدیکی شهرها و پذیرفتن همزیستی و داد و ستد با دشمن بجای همبستگی با یکدیگر برای بیرون راندن دشمن، مهاجمین زمان یافتند تا بیشتر از بومیان را به سوی بکشند.

۱۲. بانوان زرتشتی اسیر شده و به جای کنیز مورد استفاده قرار گرفتند و فرزندان مسلمان بیشتری بوجود آوردند که به نوبه خود به افزایش جمعیت مسلمانان در نزدیکی شهرهای زرتشتی نشین کمک میکرد

۳
۱

بیشتر

ایرانیان
در دانشهای
دینی و غیر
دینی بیسواد
بودند!!

۱۴. این

بیسوادى آنها را

در برابر هجوم

این ایدیولوژی نو

مهاجم و چیره گر

بسیار ضربه پذیر

مینمود، بویژه که تبلیغ

میشد که اساس دو دین

یعنی آیین زرتشتی و

اسلام یکی است

بیسوادى دینی زرتشتیان را

که در برابر مبلغان مسلمان

قرار میگرفتند بسیار ضربه پذیر میساخت

۱۶. بیسوادى دینی همچنین زرتشتیان را در یافتن پاسخی

پسندیده به این پرسش که چرا زرتشتیان به دست مسلمانان

شکست خوردند بی دفاع قرار میداد

۱۷. پاسخ رایج این بود که دوران ستمگری اهریمن آغاز

به تازگی کتاب مبارزه و سازش نوشته دکتر جمشید چاکسى را خواندم.

این کتاب تاریخ زرتشتیان ایرانشهر را در سده های هفتم تا دهم میلادی یعنی از زمان یورش تازیان مسلمان تا پایان خلافت عباسیان بدست هولاکوخان رامی پوشاند. آنچه در زیرمی آید برداشت من از این کتاب است:

۱. ارتش شاهنشاهی بدست تازیان شکست خورد

۲. این شکست فرمانروایی شاهنشاهی ساسانیان را

از میان برد

۳. استانهای ایرانشهر

سبب این شکست

و چگونگی اداره

شاهنشاهی در کار

پدافند از مردمان

خود در برابر هجوم

دشمن، می بایستی

به تنهایی به پدافند

برخیزند

۴. استانها در

این نبردها

یک به یک و

در زمانهای

گوناگون

شکست

خورده

و تن به

تسلیم دادند

۵. تازیان کنترل ایرانشهر

را بدست گرفته و فرمانروایی خود را

استوار کردند

۶. ایرانیان، که بیشترشان زرتشتی بودند، اداره سرزمین

خود را به یک نیروی مهاجم که از یک باور نیرومند

برخوردار بود باختند

۷. تازیان در نزدیکی شهرهای بزرگ مقیم شدند

۸. ایرانیها ناچار به پرداخت مالیات به فرمانروایان جدید شدند.

گرچه ایرانیان در زمان ساسانیان هم مالیات میپرداختند اما

مالیات جدید به فرمانروایان بومی داده نمی شد بلکه به یک

نیروی اشغالگر استعمارگر داده می شد. ایرانیان ناگزیر به

چکیده ای از برداشت های من از کتاب

مبارزه و سازش

نوشته دکتر جمشید چاکسى
به کوشش: بهمن نوروزیان

جامعه زرتشتیان از سده ۱۰ تا ۱۹ میلادی که دوران مغول، تیموریان، صفویان، زندیان، افغانه و قاجار را می پوشاند و تعداد زرتشتیان بصورت بسیار بحرانی کاهش یافت بایستی انجام پذیرد.

خوانندگان بایستی توجه داشته باشند که قتل عامهای مغولان و تیمور که هر دو از سوی خاور به ایران تاختند می توانسته در کاهش تعداد زرتشتیان که تا آن زمان به تعداد زیادی در آن نواحی میزیستند انجامیده باشد.

همچنین صفویان که مذهب شیعه اسلام را در ایران غالب نمودند و پیروان مذهب سنی را بسیار مورد آزار قراردادند، زرتشتیان را نیز بسیار مورد ستم قرار دادند. تعداد زرتشتیان در دوران صفویان بسیار کاهش یافت.

شده و بزودی فرشوگرد فرا خواهد رسید و مردمان بایستی تقدیر را پذیرفته و در انتظار سوشیانت باشند

۱۸. ساختار اجتماعی جامعه زرتشتیان نتوانست بسرعت به تغییرات ایجاد شده پاسخگو بوده و زرتشتیان را در مورد اصول دینی خود آموزش دهند و آنها را آماده سازند. در زمان نیاز، جامعه تعداد لازم از افراد آگاه را که برای بقا و شادابی آن مورد لزوم بود دارا نبود

۱۹. بجای برخورد تهاجمی، رهبران جامعه برخوردی انفعالی در برابر تغییرات و نیازهای زمانه نشان میدادند

۲۰. باور به رسیدن پایان زمان بجای باور به آموزشهای همیشه تازه گاتها افراد جامعه را به تسلیم شدن در برابر فشار مسلمانان وامیداشت

۲۱. تهاجم سلجوقیان و غزنویان که به اسلام گرویدند منتج به احساس سرخوردگی بیشتر غیرمسلمانان شد

۲۲. تغییر دین چندتن از بزرگان جامعه بویژه موبدان به اسلام روحیه زرتشتیان را بیش از پیش ضعیف نمود

۲۳. مورد سلمان پارسی بعنوان دلیلی قوی برای تغییر دین از مزدیسنا به اسلام به زرتشتیان ارایه میشد

از نظر نگارنده لازم است که بررسی تاریخی



دوشنبه ۲۶ دسامبر ۲۰۱۱ - برگزاری مراسم سالروز درگذشت اشوزرتشت در مرکز مطابق با پنجم دی ماه با حضور زرتشتیان و علاقمندان با آن پیامبر گرامی به اوستا خوانی همراه بود.

شنبه ۲۱ دسامبر ۲۰۱۱ - زرتشتیان اورنج کانتی آغاز سال نو ۲۰۱۲ را در مرکز با مراسم شاد به همراه موسیقی زنده جشن گرفتند.



جمعه ۶ ژانویه ۲۰۱۲ - به همت گروه بانوان مرکز و علیرضا سپاسی مراسم بزرگداشت شاعر پر آوازه ایرانی فروغ فرخزاد برگزار گردید.

شنبه ۷ ژانویه ۲۰۱۲ - مراسم شب گهنبار چهره میدیارم گاه با سخنرانی دکتر انوشیرونی آغاز و با رقص و پایکوبی و دیجی به پایان رسید.

جمعه ۲ دسامبر ۲۰۱۱ - به همت گروه جوانان برنامه movie night برگزار گردید.

شنبه ۱۰ دسامبر ۲۰۱۱ - کمپ زمستانی نوجوانان زرتشتی توسط گروه آموزش به مدت دو روز در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برپا گردید.



شنبه ۱۷ دسامبر ۲۰۱۱ - مراسم بلندترین شب سال (یلدا) به همراه آواز و موسیقی زنده در مرکز برگزار گردید.





یکشنبه ۱۵ ژانویه ۲۰۱۲- مراسم سالگرد درگذشت بانو مروارید خانم گیو در سالن مروارید گیو مرکز با حضور دوستداران آن بانوی گرامی برگزار شد.

شنبه ۲۱ ژانویه ۲۰۱۲- دوازدهمین کنفرانس کنکاش فرهنگ ایران با عنوان بازتاب پیام زرتشت در جهان امروز و سهم زرتشتیان در پیشرفت آمریکا در سده ۲۱ برگزار گردید، همچنین در این مراسم از دو بانوی نیکوکار و خادم جامعه زرتشتی کالیفرنیا خانمها ایران جهانیان و مهین بانو شهزادی (بانو خانم شهزادی) تقدیر و قدردانی به عمل آمد.



یکشنبه ۸ ژانویه ۲۰۱۲- مراسم گهنبار چهره میدیام گاه در سالن مروارید گیو در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برگزار گردید در این مراسم موبد دکتر کامران جمشیدی و دکتر فرهنگ مهر سخنرانی نمودند و گزارش مالی گهنبار توسط شهرام پوراسفندیاری ارائه گردید.





جمعه ۳ فوریه ۲۰۱۲- به همت گروه جوانان زرتشتی فیلم جدایی نادر از سیمین برنده جایزه گلدن گلوب و اسکار در مرکز به نمایش در آمد.

شنبه ۱۱ فوریه ۲۰۱۲- مراسم شب شعر به همراه موسیقی سنتی در مرکز برگزار گردید.

سه شنبه ۱۴ فوریه ۲۰۱۲- مراسم پرسه همگانی همراه با اوستا خوانی در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برگزار گردید.

شنبه ۲۸ ژانویه ۲۰۱۲- مراسم باستانی جشن سده در مرکز زرتشتیان جنوب کالیفرنیا با حضور زرتشتیان و ایرانیان علاقمند با اوستا خوانی و افروختن آتش توسط موبدان شروع و در ادامه با جشن و شادمانی به پایان رسید.



گزارش از پروانه بلندیان

با خواست و یاری اهورامزدا گروه بانوان مرکز زرتشتیان کالیفرنیا در فصل گذشته دو برنامه بسیار موفق را با همکاری آقای سپاسی ارایه دادند.

برنامه اول روز آدینه ۶ ژانویه ۲۰۱۲ در رابطه با بزرگداشت و سالروز تولد بانوی بزرگوار فروغ فرخزاد بود. در ابتدای برنامه خانم پروانه بلندیان از طرف گروه بانوان به شرکت کنندگان در این جشن خوش آمد گفتند و سپس از کارها و فعالیت ها و شعرها و تفسیرهای بسیار زیبا و ارزنده این شادروان سپاس و قدردانی به عمل آمد. آنچنانکه شایسته و درخور این بانوی گرمی بود.

سخنرانان این برنامه آقای حسین وصال نویسنده و شاعر گرمی - آقای بیژن خلیلی مدیر شرکت کتاب - آقای مجید روشنگرناشر نشریه بررسی کتاب - آقای علیرضا سپاسی ناشر نشریه عسل - خانم میترا رشیدی برنامه ساز مروری بر ادبیات در پرشین رادیو - خانم علوی همکلاس فروغ و دیگر فرهیختگان نیز سخنانی ایراد کردند. در ضمن پخش دو فیلم کوتاه مستند که شامل شعرهایی از فروغ بود به کارگردانی آقای شاپور دانشمندکه تفسیر بسیار زیبایی از سروده های فروغ را در برداشت و همچنین موسیقی سنتی با خواندن شعرهای بسیار خوب از فروغ به همت هنرمند گرمی آقای رستم کیومرثی - آقای آرش نامداری و قطعاتی با گیتار همراه با آواز توسط هنرمند گرانیامه آقای سعید ثابتی در این شب اجرا گردید.

برنامه دوم شنبه ۱۱ فوریه ۲۰۱۲ بمناسبت روز عشاق یا Valentine بود که همراه با دو فیلم کوتاه «عاشقانه ها» به تماشا گذاشته شد. سخنرانان این برنامه خانم ژاله بنشیان برنامه ساز محبوب رادیو تلویزیون - آقای حسین وصال شاعر و نویسنده گرانقدر - آقای علیرضا سپاسی شاعر و نویسنده بزرگوار و جمعی دیگر از سخنرانان و سخنوران بودند. همچنین در این برنامه از هنرمند خوشنام و پرآوازه سرکار خانم شهلا سرشار دعوت کردیم و ایشان با اجرای یک برنامه بسیار خوب و شاد باعث گرمی و هیجان این گردهم آیی شدند.

استقبال از هردو برنامه فوق بسیار درخشان و قابل توجه بود. شایسته است که در اینجا از دوستانی که ما را در این برنامه ها یاری دادند قدردانی کرده و سپاس داریم. آقای اردشیر باغخانیان - آقای فیروز فلفلی و آقای سیاوش نامداری. از این بزرگواران فزون سپاسگزاریم.

باشد که از اهورامزدا ی پاک برای تمام دست اندرکاران - یاری دهندگان و افرادی که در کارهای اجتماعی و فرهنگی و دینی فعالیت های چشمگیری دارند آرزوی سلامتی - شادکامی و دیرزیوی بنماییم. ایودن باد

شنبه ۱۸ فوریه ۲۰۱۲ - گروه جوانان زرتشتی کالیفرنیا برنامه Winter Ball را در مرکز برگزار نمودند که مورد استقبال جوانان قرار گرفت.



شنبه ۱۹ فوریه ۲۰۱۲ - پنجمین دوره مسابقات شطرنج در تاریخ ۱۹ فوریه در سالن فرهنگی مرکز زرتشتیان کالیفرنیا توسط گروه شطرنج و تخته نرد برگزار شد. این مسابقات از ساعت ۹ صبح تا ۴ پسین با تعداد زیادی از شرکت کنندگان برگزار شد و برگزار کننده مسابقه آقای هوشنگ مهرخاوندی بود. برندگان این دوره از مسابقات رتبه اول آقای پویان آذر شهری رتبه دوم آقای بابک گشتاسبی رتبه سوم آقای روزبه کسروی بودند.

جوایز برندگان در روز جشن اشوزرتشت از طرف مرکز زرتشتیان اهدا خواهد شد.



دهشمدان



همکیشانی که از تاریخ ۰۳/۲۰/۲۰۱۱ تا تاریخ ۰۱/۰۸/۲۰۱۲ (شش چهره) مبلغ ۵۰ دلار یا بیشتر برای آیین گهنباردهش نموده اند.

- ۱- خانم گلنواز خدایار بنامگانه همسرشان روانشاد جمشید خدایار ۱۰۰۰ دلار
- ۲- آقای سهراب رستمیان ۶۰۰ دلار بنامگانه مادرشان روانشاد فیروزه رستم سلی
- ۳- خانواده همایی لرک گهنبار پسته شهم گاه بنامگانه روانشاد مهربان همایی
- ۴- یک خیر اندیش ۴۰۰ برای لرک گهنبار ایاسرم گاه
- ۵- موبد بهرام شهزادی و بانو خانم ۴۰۰ دلار
- ۶- خانواده ارغوانی برای گهنبارهای ایاسرم گاه و مید یارم گاه هر کدام ۵۰ پوند لرک
- ۷- خانم پروین کیخانزاده (ورجانوند) ۳۰۰ دلار لرک گهنبار مید یارم بنامگانه خواهرشان روانشاد فرنگیس کیخانزاده
- ۸- آقای جمشید کیخسرو شاهرخ ۲۵۰ دلار
- ۹- خانم افسانه و رشید مهین ۲۰۲ دلار
- ۱۰- آقای اردشیر مهرشاهی ۲۰۰ دلار بنامگانه مادرشان روانشاد سیمین دخت دمهری
- ۱۱- خانم منیژه و موبد بهرام دبو ۱۸۳ دلار
- ۱۲- آقای رستم کسروی ۱۰۱ دلار بنامگانه مادرشان روانشاد زمرد تهمتنی (کسروی)
- ۱۳- آقای دکتر جمشید و پروانه بلندیان ۱۰۱ دلار
- ۱۴- خانم پروین و آقای منصور آریانی ۱۰۱ دلار
- آقای کوروش کیومرثی ۱۰۱ دلار بنامگانه مادرشان روانشاد ماه بانو کاویانی (کیومرثی) ۱۵
- ۱۶- خانم ایراندخت انوشیروانی ۱۰۱ دلار لرک گهنبار میدیو شهم گاه (تیرماه) بنامگانه همسرشان روانشاد ایرج موبدشاهی
- ۱۷- خانم ایراندخت جهانیان ۱۰۱ دلار بنامگانه روانشاد کیخسرو سروشیان
- ۱۸- خانم فرین و روزبه کسروی ۱۰۱ دلار
- ۱۹- خانم دلنواز آبتین ۱۰۱ دلار بنامگانه روانشادان رستم حقیقی و کتابون هیربد
- ۲۰- آقای کیارش بهدینان ۱۰۰ دلار بنامگانه روانشادان شیرین

ذهبی و رشید دهموبد

- ۲۱- خانم بهین بهدینان مواد خوراکی به مبلغ ۱۰۰ دلار
- ۲۲- آقای دکتر منوچهر گشتاسب پور و بانو ۱۰۰ دلار
- ۲۳- خانم ماهرخ و آقای فریبرز نامداری ۱۰۰ دلار
- ۲۴- خانم گوهر بهداد نیا ۱۰۰ دلار
- ۲۵- آقای داریوش باوفا ۱۰۰ دلار بنامگانه روانشادان کیخسرو وفادار باوفا و آدخت خانم مهربانی
- ۲۶- خانم پروین دهموبد ۱۰۰ دلار بنامگانه روانشادان دینیار ذهبی و خورشید کاووسی
- ۲۷- آقای مهران همتی از ایران ۱۰۰ دلار
- ۲۸- آقای کوروش کیومرثی ۸۰ دلار بنامگانه روانشاد الوند رشیدی
- ۲۹- خانم مهین و برزو کوشش ۷۷ دلار
- ۳۰- آقای خشایار بهدینان ۷۰ دلار مواد خوراکی
- ۳۱- خانم ونوس رشیدی ۷۰ دلار بنامگانه مادروپدرشان روانشادان شهین بخت و سیروس رشیدی
- ۳۲- آقای مهندس کامران خسرویان و بانو ۶۰ دلار

دهشمندان

- ۳۳ - خانم منیژه اردشیری ۶۰ دلار
- ۳۴ - خانم آرزیتا نمیرانیان ۵۰ دلار برای خرید روغن بنامگانه مادر و پدرشان روانشادان جهانگیر تیرانداز نمیرانیان و همایون گشتاسب
- ۳۵ - خانم کیانوش بهدینان ۵۰ دلار بنامگانه روانشاد شیرین ذهبی
- ۳۶ - آقای پیمان دهموبد ۵۰ دلار بنامگانه روانشاد ساسان ذهبی
- ۳۷ - خانم پروین مهر خداوندی ۵۰ دلار مواد خوراکی
- ۳۸ - آقای موید رستم ثالث ۵۰ دلار
- ۳۹ - خانم ماندانا خسروی ۵۰ دلار بنامگانه پدر و مادرشان روانشادان خدایار خسروی و مخمل بمان فرودی
- ۴۰ - خانم پریچهر نمیرانیان ۵۰ دلار مواد خوراکی بنامگانه پدرشان روانشاد جهانگیر تیرانداز نمیرانیان
- ۴۱ - خانم مروارید خرمی ۵۰ دلار بنامگانه همسرشان روانشاد روح الله کیخسرو عزتی
- ۴۲ - خانم کیانوش بهدینان ۵۰ دلار برای روغن بنامگانه روانشادان شیرین دینیار ذهبی و رشید رستم ده موبد
- ۴۳ - خانم فریده غیبی میوه گهنبار پسته شهم گاه
- ۴۴ - آقای رامین دهموبد ۵۰ دلار برای خرید بشقاب یکبار مصرف بنامگانه روانشاد شهریار رستم دهموبد
- ۴۵ - خانم پروانه جمشید پور ۵۰ دلار بنامگانه روانشادان مهربان ماندگار و رستم جمشید پور
- ۴۶ - آقای کوروش کیومرثی ۵۰ دلار بنامگانه روانشاد مهرداد آذرشهری فرزند تیچر
- ۴۷ - خانم پروانه نوش ۵۰ دلار بنامگانه روانشاد آرش جاماسب نژاد
- ۴۸ - خانم سوسن و منوچهر صرفه نیا ۵۰ دلار
- ۴۹ - خانم سیمین دخت خرماشاهی ۵۰ دلار بنامگانه همسرشان روانشاد اسفندیار آذرمهر
- ۵۰ - خانم ماندانا خسروی ۵۰ دلار بنامگانه روانشادان پدر، مادر، برادر و خواهرشان

خیراندیشانی که مایل نبودند نام آنها نوشته شود ۱۱ نفر بوده که در مجموع ۹۹۳ دلار دهش نموده اند.

در پایان اجر معنوی همه دهش کنندگان و افرادی که به صورت داوطلبانه همزوری نموده اند؛ را از درگاه اهورامزدا خواستاریم.

اوستاخوانی:

- ۱- تراست روانشاد مروارید خانم گیو برای برگزاری سال آن روانشاد ۵۰۰ دلار
- ۲- خانم پریوش پولادپور بنامگانه روانشاد داریوش هرمزد سروش ۱۰۰ دلار.
- ۳- خانم ایراندخت جهانیان برای اوستاخوانی سرسال روانشاد کیخسروسروشیان ۱۳۳ دلار.
- ۴- خانم رامک رهنمون بنامگانه مادرشان روانشاد پریدخت هرمزدیار کیخانزاده ۱۵۰ دلار.
- ۵- خانم همایون خسرویانی بنامگانه روانشاد گشتاسب خدامراد کرمانی ۱۵۰ دلار.



اوستاخوانی سرسال روانشاد پروین پولادپور نوشیروان زرتشتی
۱۰۱ دلار.

۲۵- آقای پرویز یگانگی برای اوستاخوانی سر سال روانشاد
فرنگیس کیخسرو شاهرخ یگانگی ۱۰۱ دلار.

۲۶- خانم پوراندخت سلامتی مهرفر برای اوستاخوانی سرسال
روانشاد اسفندیارمهربان مهرفر ۱۰۱ دلار.

۲۷- خانم منیژه قدسی برای اوستاخوانی روانشاد پوراندخت
اردیبهشتی ۱۰۰ دلار.

۲۸- خانم پریمرز نامور نامی و خانم شیرین و آقای مهرداد
بختیان برای اوستاخوانی سرسال روانشاد دکتر کیخسرو نامور
نامی ۱۰۱ دلار.

۲۹- خانم مژگان و آقای بیژن شاه بهرامی برای اوستاخوانی
روانشاد بهرام شاه بهرامی ۱۰۱ دلار.

دهشهای اوستاخوانی در پرسه همگانی اورمزد و اسفندماه

- ۶- خانم تابنده سروشیان برای اوستاخوانی سرسال روانشاد
افلاطون سروشیان ۱۰۰ دلار.
- ۷- خانم اختر شجاعزادگان بنامگانه روانشادان خدارحم
بهروزیان و دکتر شروین بهروزیان ۱۰۰ دلار.
- ۸- آقای رستم سلامتی بنامگانه روانشادان اردشیر بهرام سلامتی
و خوشنام کیخسرو ۷۵ دلار.
- ۹- خانمها شیرین - مهشید و مهناز داراییان برای اوستاخوانی
سرسال روانشاد دولت نوشاوری داراییان ۱۰۱ دلار.
- ۱۰- خانم تاج اردیبهشتی برای اوستاخوانی سرسال روانشاد
منوچهر رستم اردیبهشتی ۶۰ دلار.
- ۱۱- خانم گوهر بهدادنیا برای اوستاخوانی سرسال روانشاد
دکتر بهدادنیا ۱۰۱ دلار.
- ۱۲- خانم مهین خورشیدیان برای اوستاخوانی سر سال روانشاد
رشید نامدار خورشیدیان ۱۰۱ دلار.
- ۱۳- دهمند ۱۰۰۰ دلار.
- ۱۴- خانم پریدخت و آقای هومن کامیار و خانم منیژه و آقای
فرزاد کامیار برای اوستاخوانی سرسال روانشاد فرنگیس منفرد
غیبی ۱۰۲ دلار.
- ۱۵- خانم سیمین نوروزیان بستال برای اوستاخوانی ۶۰ دلار.
- ۱۶- خانم فرخنده خورشیدیان حقیقی برای اوستاخوانی
روانشادان رستم فریدون حقیقی و شیرین ترک و فریدون
خسرو ۴۰۰ دلار.
- ۱۷- خانم ندا و آقای آریا عزیزی برای اوستاخوانی
پدربرزگشان روانشاد رستم فریدون حقیقی ۲۰۰ دلار.
- ۱۸- آقای موبد دکتر شهریار بانکی بنامگانه روانشاد جمشید
مهربان مهربانی ۳۰۰ دلار.
- ۱۹- خانم پروین خدادادی بنامگانه روانشاد خدامراد خسرو
فروود ۱۰۱ دلار.
- ۲۰- آقای پویا نمیرانیان برای اوستاخوانی سرسال روانشاد
پروین سهراب خسروی ۱۰۱ دلار.
- ۲۱- خانم هما رییس بهرامی کاووسی برای اوستاخوانی
سرسال روانشادفرنگیس شهریار فرهی ۲۰۰ دلار
- ۲۲- آقای بیژن داوری بنامگانه روانشاد دکتر خداداد داوری
۱۰۰ دلار.
- ۲۳- خانم لعلی جم زاده کاووسی برای اوستاخوانی سرسال
روانشاد هما خسروی جم زاده ۱۰۱ دلار.
- ۲۴- خانم مهنوش فولادپورو آقای منوچهر زرتشتی برای



پیام تسلیت

بدینوسیله درگذشت روانشاد موبد شاهبهرام دینیار شهزادی را به خانواده های شهزادی و وابسته بخصوص خانم مهین بانو شهزادی (موبد) و تمام جامعه زرتشتیان تسلیت گفته و بقای عمر بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم. روانش شاد و جایش در بهشت باشد. محریان تراست روانشاد مروارید گیو پروین امانت مزده - مینا سروش - دکتر خسرو جمشیدی - شاپور گیو - مهربان امانت - دکتر فرهنگ سروش

- ۱- خانم نیک انجام بنامگانه روانشاد مهندس فرهاد خداداد نیک انجام ۱۰۱ دلار.
- ۲- خانم منیژه ایدون بنامگانه روانشاد فریدون خدامراد ایدون و ایرج سلامت و پروین ایدون سلامت ۱۰۱ دلار.
- ۳- خانم پریچهر و آقای فرشید نمیرانیان بنامگانه روانشادان همایون گشتاسب و جهانگیر تیرانداز نمیرانیان ۶۱ دلار.
- ۴- خانم فرانک گشتاسبی بنامگانه روانشاد ایران مهربان غیبی ۱۰۱ دلار.
- ۵- خانم پروانه بلندیان بنامگانه روانشادان گلچهر بهمن کیپور هخامنشی و نرگس بهمن کیپور مرزبان ۱۰۰ دلار.
- ۶- خانم آرزیتا ماوندادی و آقای کامران مرزبانی بنامگانه روانشاد منور کاووسی مرزبانی ۳۰۰ دلار.
- ۷- خانم پریش فولادپور بنامگانه روانشاد هوشمند هرمزد سروش ۵۰ دلار.



بدینوسیله درگذشت روانشاد موبد شاهبهرام موبد دینیار شهزادی را به همسرایان مهین بانو شهزادی (موبد) و فرزندان و خانواده های وابسته و جامعه زرتشتیان تسلیت گفته آمرزش و شادی روان آن بهشتی روان و تندرستی و دیرزیوی بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

اسامی دهشمنندان لوس آنجلس

دهش های مرکز زرتشتیان کالیفرنیا شعبه لوس آنجلس از تاریخ ۱/۱/۲۰۱۲

\$۱۲۰	خانوم مهربانو بوستانی
\$۲۰۰	پروین و رشید ورهرامی
\$۱۵۰	فریبا و کامیار سروش
\$۱۰۰	سیما و جرج پاتل
\$۵۰۰۰	خیر اندیش

با سپس از بانو ایران اشیدری که لوازم اولیه و مخارج کلاس های آش پزی را به عهده گرفتند

California Zoroastrian Center
8952 Hazard Ave,
Westminister, CA,92683

Non-Profit Org.
U.S. Postage
PAID
Permit No. 12300
Huntington Beach, CA
92647

Spring 2012
Issue No.161
www.czcjournal.org

CHEHRENAMA



This publication is printed with the help of donations from Morvarid Guiv Trust
Publication of California Zoroastrian Center

Growing up in Iran Norouz was such an exhilarating time. Every family would start the traditional spring cleaning a month ahead. New clothes were bought all the way down to the underwear, so we would not be caught wearing any thing old at the moment the sun crossed the equator. The fragrance of blooming flowers and sweet smell of baked pastries filled our nostrils, and the change of season we witnessed gave us promise of a new day.

We did not consciously think about this but on this day, March 21st, when the day and night, are of equal length every where, we began a renewal, physically and spiritually.

The year past was a renewal of history in some respect. We witnessed millions of people, in a courageous display of willpower, show the world that the human soul yearns for the freedom to choose. We watched oppressive governments in some parts of the world break down, as people flooded the streets, despite fear for their own safety, voicing their need to be heard and to be free. They reminded us that freedom to choose is as crucial to the human spirit as food is to the body.

After all, how can we grow as humans if we are not free to choose? Zarathushtra recognized this concept more than 3,000 years ago.

He taught us that when we have the freedom to make choices, we gain experience. Experience teaches us wisdom. He left us no prescription to follow a certain dosage, at a certain time for any element of life. Unheard of before his time, this revolutionary idea that we don't have to follow orders or obey any religious leader blindly and without engaging our voice or our mind is the brilliance of Zarathushtra and the message he has left to us.

As respected Dina McIntyre so eloquently put it "It is far better to make our own mistakes than to live the mistakes of others. For it is only when we think for ourselves, make choices, make mistakes and learn from our mistakes that we mature and grow to higher levels of understanding".

"... Reflect with a clear mind – each person for themselves -- upon the two choices of decision....." (Y30.2).

Last year we also witnessed one of nature's biggest disasters, the earthquake in Japan. In an unprecedented display of courage, humility and class, the Japanese people showed the world how to behave with grace and humbleness when faced with nature's wrath. I watched them in awe, on the news, extend a helping hand to their own community in face of devastation to their own livelihood.

They showed the world that when we renew our spirit, we heal our selves, and our world, because it is impossible to think, speak or act righteous, without it radiating to those around us. The Japanese people may have had no idea who Zarathushtra was but they certainly behaved in accordance with Amesha Spentas and Zarathushtra.

Here is wishing that this coming spring will bring peace to the world, and harmony to the humans living in it. May we be among those who renew this existence.

Happy Spring Equinox and Norouz to every one
Ushta,
Fariba

**EXCITING NEWS FOR CHEHRENAMA:
YOU CAN NOW DONATE ONLINE TO
ANY CZC PUBLICATIONS**

GO TO: www.czcjournal.org and on
the bottom of the page you will see the
following

Please consider donating to ChehreNama.*
Thank You.



* CZC will send you an IRS
accepted receipt for any amount
of donation. Donations to CZC are
TAX DEDUCTIBLE for personal and
business taxpayers.

Chehrenama's Email:
cninfo@czcjournal.org

Tel: (714) 893-4737

Fax: (866) 741-2365

CZC Publication's Website:
www.czcjournal.org

Editorial policy:

The opinions expressed in the articles we
publish are those of the authors, and may or may
not represent the views of the Editorial Board of
Chehrenama, or the Board of Directors of CZC.

Internet: Ramin Shahriari
Cover Design: Roxana Kavooosi
Typesetting and Design:
Nusheen Goshtasbi

The article below has been reproduced from "An Introduction to Gathas" Journal from the late 80's Editor: Dina McIntyre, with the permission of the author and the editor

The Love of Truth in Ancient Iran

By: Professor Stanley Insler

Herodotus, the Greek historian who was a contemporary of the great King Darius of ancient Iran, wrote in his remarkable history that the Persians esteemed the truth above all things. He went on to say, speaking with great respect, that the Persians hold it unlawful to speak of anything which is unlawful to do, and according to their thinking, the most disgraceful thing in the world is to tell a lie. This veneration of the truth among the ancient Iranians was indeed their most noteworthy feature, and throughout the history of the land, there was not a single foreigner who came to visit or to live among them who was not strikingly impressed by the love and respect of truth in that country. Through the passage of centuries, in the works of Greeks, Chinese, Indians and Arabs, this love and respect for the truth are mentioned endless times as perhaps the remarkable traits of all Iranians.

What these foreign visitors wrote was no myth, no embroidery upon hearsay or rumor, no pipe dream of their own arising from the lack of ethic or moral principles in their own countries. Recent evidence has shown us that truth was indeed associated with the spirit and life of the ancient Persians in such an intimate fashion that we ourselves today must take serious note of the honored and important role it played in their world. I am referring here to the archaeological records unearthed during the past few decades in the excavations at Persepolis in Iran.

These records are naturally of great interest to the economic and political scholar because they represent the accounts of the different sorts of wares and products stored at the treasury and fortress of the Achaemenid kings, those royal rulers who founded and maintained a vast and powerful empire throughout the Near East that endured from the 6th through the 4th century B.C. But, to cultural and religious scholars these records from Persepolis offer equal fascination, chiefly because the tablets containing these economic records are also accompanied by the names of the officials who were in charge of these inventories and their distribution.



There are some 1,500 such names contained in the tablets -- names not of kings or princes, nor priests and judges: simply names of minor officials and clerks who oversaw the wares in the storehouses. Herein lies their importance: they give us a glimpse into the social constituency of the common people, much as the names contained in the old records of towns and villages allow us to see the composition and character of the society of early communities.

Remarkably, more than 75 of these names contain the word truth. We encounter men called <Protector of truth> (artapana), <Lover of truth> (artakama), <Truth-minded> (artamanah), <Possessing the splendor of truth> (artafar-nah), <Delighting in truth> (artazusta), <Pillar of truth> (artastuna), <Prospering the truth> (artafrada), <Having the nobility of truth> (artahunara), in addition to a variety of others of similar composition. When we look further and find other fellows are named <Strong as a horse> (aspaugra), <Sweet smelling> (hubaodi), <Little hero> (viraka), <Having good fame> (usavah), <Winning a good prize> (humizda), and the like we realize at once how singular are the names containing the word truth.

By this I intend the following. If the majority of other names are built with elements signifying horses, heroes, fame, wealth, prizes, good fortune and all those other desirable things which parents wish for their children when they are born, then the great many truth-names show us that there were many parents who believed it was more important for their children to love the truth, uphold the truth, prosper the truth, delight in the truth, and so forth, rather than to simply seek after material



benefits in this world. The name chosen by parents for their children often expresses a wish, and the predominance of truth-names among the Old Persian officials reveals how deep-seated was the wish and respect for truth over all things even among families of humble origins.

But it was not only the common man who so dearly esteemed the truth among the ancient Persians. It was also the great Achaemenid kings themselves who expressed their love and admiration for the truth and their thorough despise of lies and deceit, exactly as Herodotus informs us. On the great inscription of Bisotun, the magnificent King Darius incised the following words with imposing solemnity:

«The Lie made these provinces rebellious, so that they deceived the people. But afterwards Ahura Mazda placed them into my hand... Thou who shalt be king hereafter, protect thyself vigorously from Deceit. Punish well the man who shall lie and deceive, if thou shalt hope to keep the country secure... Know that I did this by the favor of Ahura Mazda, who bore me assistance because I was not aggressive, because I was not a follower of deceit, because I was not a doer of wrong -- neither I nor my family. I conducted myself as befits the truth. Neither to the weaker nor to the powerful did I do wrong... Thou who shalt be king hereafter, do not be a friend to the follower of deceit nor to the doer of wrong. Punish them well.»

Similarly on another of his inscriptions stand these noble words:

«By the grace of Ahura Mazda I delight in what is right; I do not delight in what is false. It is not my desire that the weak should be mistreated by the mighty, nor that the mighty be treated wrongly by the weak. What is right and truthful is my desire.»

Lastly, let us quote the following statement in an inscription of King Xerxes:

«If you wish to be happy when living and blessed when dead, have respect for the law established by Ahura Mazda and worship him and truth reverently. The man who has respect for the law established by Ahura Mazda and worships him and the truth reverently, such a man becomes happy while living and blessed when he is dead.»

These solemn words of the Old Persian kings are but an echo of the teachings of the more ancient prophet Zarathushtra. In his stirring works called the Gathas, we find the important thought that

«If a man be rich or poor, he should be a friend to the truthful person but an enemy to the follower of deceit and lies.» (Y47.4).

There too we learn that heavenliness and immortality shall be the future possession of those who support the

truthful in this world, but that a lifetime of darkness and a woeful existence shall be the final reward of the deceitful person. Further, Zarathushtra tells us, that a man who is good to the truthful person and serves the laws of Ahura Mazda shall himself reach the pastures of truth and good thinking, and save his family and his village and his country from destruction. In fact, when we read through the great words of the prophet, we realize that truth lies at the center of his whole moral and ethical system, so it therefore seems necessary to briefly describe the position of truth in Zarathushtra's teachings.

First and foremost we see in the prophet's work that there is an intimate relationship between god and truth. Not only does Ahura Mazda dwell in the heights of truth and in the paths which follow the straight ways of truth, but he is also of the same temperament as truth, sharing the same likes and dislikes. But the relationship between god and truth is deeper -- so Zarathushtra informs us -- because Ahura Mazda is both the creator and companion of truth. Further, we are told, that the spirit of god himself, the spenta mainyu, became beneficent and virtuous through the effects of truth and that Ahura Mazda learned to distinguish between what is just and unjust through the help of truth. Truth, then, according to the prophet's view, is the most essential component in the world of god because it motivated him to create what is salutary and good, and it taught him to discern between right and wrong. It is through truth, therefore, that god achieved his nobility and his higher wisdom which characterize his very name Ahura Mazda, the Wise Lord.

Similarly, truth plays a dominant role in the life of man. It is truth which prospers the creatures and makes the plants and waters increase. It is through the quest for truth that good understanding arises in the spirit of man, an understanding that teaches him to further the principles of god in good thoughts, in good words and in good actions. It is truth which also teaches man to discern between what is right and wrong. It is man's adherence to truth which gives full meaning to the existence of god and grants strength and enduring life to him as well. Can the ethical principles god created have any life of their own if they find no support in the world of mankind?

Herein lies one of the great contributions of the prophet Zarathushtra. By placing truth at the center of existence of both god and man, he taught us that a meaningful life is not possible without truth, because truth is the ultimate source of all good insight, all good action, all good discernment and all good achievement. To know is essential to act correctly and justly, and the origin of all correct knowledge derives from the grasp of the truth. This is an astonishing doctrine in terms of the early intellectual history of the world, but it is a



doctrine that is so powerful and persuasive, so vigorous and positive, that it became the central idea of all early Iranian thought. It is not possible to think of the history of old Iran without thinking of the veneration of truth among its people, and it is Zarathushtra who first conceived and formulated the central role which truth holds in all of existence.

But we may well ask why Zarathushtra was so preoccupied with the position of truth in the life of both god and man. He lived in a very remote age, long before there was a settled society in any modern sense of the term, and certainly long before the development of rich and powerful kingdoms where priests or philosophers could gather in peace and quiet in order to discuss the chief questions of existence and the nature of both god and man.

To find an answer to this question we must once again look into the works of the prophet and search his own words for clues to the problems Zarathushtra himself faced, problems which caused him to meditate upon the nature of human behavior and its results upon the human condition. Once we do this, we find certain disturbing facts about the times in which he lived.

First, let us note, that Zarathushtra informs us that some of the nobles have been stealing the possessions of the true inheritors and that, in their greed, some of the priests have assisted them in this deceitful and dishonest activity. He informs us as well that even the old gods have ordained and hence permitted their followers to perform actions that result in dismal consequences for the rest of mankind. They have been destroying the pasture lands of the truthful persons, they have threatened them as well, and there has arisen a rift among the peoples, one which has caused strife and destruction in family, clans and provinces. In short, the world seems to be torn in two by conflicting forces, and deceit and destruction seem rampant.

It is exactly under such troubled circumstances, when the world seems to be caught in the upheaval of contrary forces, when the past seems unfortunate and the future ever so dim, that a man of great insight like Zarathushtra wonders about what is right and wrong, what is just and unjust, and how the way to salvation might occur. It is exactly under such vexing conditions that he saw that the way for mankind to survive and create a good kingdom here on earth was to follow the principles which Ahura Mazda, in his higher wisdom, had created in harmony with truth.

Although millennia separate us today from the time of the prophet Zarathushtra, the problems of existence still persist. We are torn each day by conflict, sometimes in our family, sometimes in our profession, sometimes in our country and sometimes in the world at large.

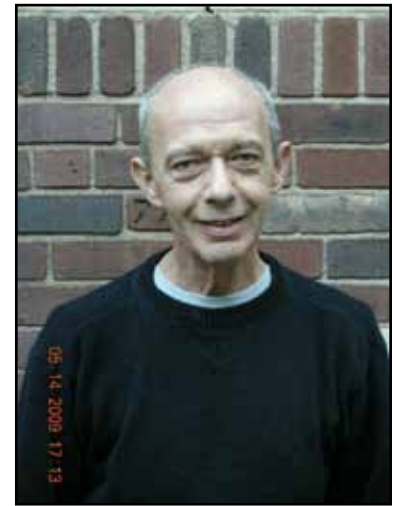
We see deception, theft, pointless destruction present all over the face of the globe. Which way should we act? we often ask, looking for the way to resolve the problem, to end the anguish. What should we believe? we also ask, looking for guidance in the face of trouble and woes. Sometimes the answer lies within our power; most often there is no solution available to us on an individual basis. Nonetheless, we should follow the teachings of Zarathushtra and strive after the truth, giving life to it through our good thoughts, our good words and our good actions. Even though immediate solutions may elude us, the force of truth must persist. For one day the truth shall certainly prevail.

Thus in conclusion, I would like to paraphrase the words of Zarathushtra. What the prophet stated some 3,000 years ago is equally appropriate for all of us today.

«Do persevere, for he shall grant to you the firm foundation of good thinking and the alliance of truth and wisdom. Come to terms with your reason, and bring to realization the most virtuous and blessed acts. If you are truthful to the truthful, the Wise Lord shall grant to you the sun-like gain of good thinking for your whole lifetime. I tell these words to you: bear them in mind. Through the correct conception acquire for yourselves and your people an existence of good thinking. Let each of you try to win the other with truth, for this shall be of good gain for each of you.»(Y53.3-5).

© Stanley Insler, 1989.

Dr. Stanley Insler, Chairman of the Department of Linguistics at Yale University, 1978-1989, is a world-renowned Gathic scholar. His translation of the Gathas is widely considered to be one of the most current and definitive works on the subject. He was educated at Columbia, Yale, the University of Tubingen, and the University of Madras. He has taught at Yale since 1963, where he presently holds the position of Salisbury Professor of Sanskrit and Comparative Philology. He has lectured and published widely on subjects dealing with the ancient languages and texts of India and Iran, including the Gathas, and is a member of the American Oriental Society, the Royal Asiatic Society of Great Britain, the German Oriental Society, and the French Oriental Society, among others.



Interview with Nina Godiwalla

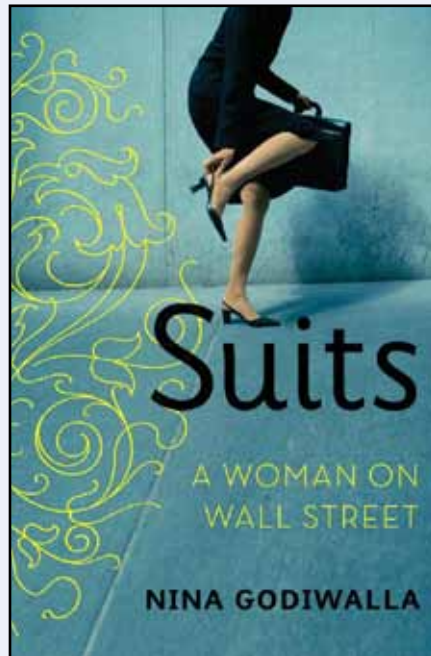
By: Fariba Pirghaibi

I had an opportunity to talk to Nina Godiwalla after I had seen a glimpse of her book “Suits: A woman on Wall Street” on Amazon. I was intrigued and even more excited when I found out that she was Zoroastrian.

Nina grew up in a small town in Texas in a Parsi family who had instilled the principles of the good religion in her. As a Zoroastrian having integrity and being ethical was an important part of her growing up. Her interest in Wall Street was the influence of many things among which was growing up in a Parsi community that had an obsession for success. There was a strong belief in the American Dream and focus on jobs that brought power and success. She was only a freshman at University of Texas when she seized the opportunity for an internship at JP Morgan in New York.

The representative who was recruiting interns told her to come back in a couple of years as she was too young. But the recruiter had now intrigued her so she pursued the lady the next time she was back on campus. She impressed her enough that she ended up being chosen for the internship despite her young age. New York sounded very exotic and interesting to her at the time.

She continued with a career in finance for several years. She chose to leave the field because “it was a life of extremes, unreasonable deadlines, constant competitions, drinking, affairs, strip clubs, etc.” she said. In a period of 2 years she never had time to contact her family or see any of them. She found the Wall Street values conflicted with what she grew up with and she did not like being cut



off from her family.

About four years out of undergrad, many of her counterparts were starting M.B.A. programs. She did not want to do that so instead she tried a completely different approach: Liberal Arts. She explored with taking classes she had not taken in undergraduate school. One of these classes was a creative writing class which she loved. She ended up writing about her experiences on Wall Street for her Master’s thesis in Liberal Arts. She originally did not publish this writing as she said there was a lot of personal information about her family, friends, coworkers and bosses in the book. She waited a few years before she decided others may benefit from her experience and published it.

Nina is currently the CEO of “MindWorks” which provides leadership and stress management training to corporations and other organizations. Among her past clients, one has been a Hilary Clinton’s staff member at the White House.

When asked what skills she

learned during her years in the finance world on Wall Street she said “she learned to be creative, to increase her efficiency because of the impossible deadlines that were expected of them”.

In addition to running MindWorks, she is an industry leader for The Wall Street Journal Executive Task Force for Women in the Economy, leadership instructor for The University of Texas MBA Program, and writer for Wharton Magazine. Godiwalla has been a keynote speaker at a variety of venues including The World Affairs Council, Smithsonian, Harvard, and TEDxHouston Conference. Before becoming an internationally sought-after speaker, Godiwalla spent almost a decade working for Fortune 500 corporations.. She has a M.B.A. from Wharton, a master’s from Dartmouth and a B.B.A. from the University of Texas.

Chehrenama wishes to congratulate her on her amazing success in career and in standing up for being ethical and doing the right thing. She is a role model to many young Zoroastrian girls.



Ideal Democracy Defined

By the Gathas

By: Dr. A. Jafarey

This is how “democracy” is defined by the Webster’s Dictionary: “[MF democratie, fr. LL democratia, fr. Gk dêmokratia, fr. dêmos (people) + -kratia -cracy (rule)] (1576) a: government by the people; esp : rule of the majority b: a government in which the supreme power is vested in the people and exercised by them directly or indirectly through a system of representation usu. involving periodically held free elections.”

History of democracy, as presented by Western scholars, only goes back to the people of the Greek cities of the pre-Christian era. This is just a part of the story. The full fact is that regional elected councils are well documented in the Indo-European, particularly the Indo-Iranian, societies and among other peoples of the world of a greater antiquity. The point to note about the Greek and the later Roman city democracies is that “ancient democracies did not presuppose equality of all individuals; the majority of the populace, notably slaves and women, had no political rights. Athens, the greatest of the city democracies, limited the franchise to native-born citizens.” (Funk & Wagnalls New Encyclopedia, Vol.8, “Democracy.”) Nothing surprising! Women have been granted the right to vote and hold government office in most of the democracies only in the first half of the 20 century.

What do the Guiding Gathas of Zarathushtra say? The Very first song begins with “Yatha Ahu.” It states:

“Both the leader and the guide are to be chosen because of their righteousness alone. These two appointments are made with good mind so that the acts of life are done for the Super-Intellect, and the Divine Dominion is well established, in which the chosen person becomes the rehabilitator of the rightful who are oppressed.”

“Ahuna Vairya”, or as commonly called by the two words in the beginning, “Yatha Ahu”, is the Principle of Choice. It is the Zarathushtrian master formula for a spiritual and material democratic system in which one is free to choose a person as his or her leader (ahu --



literally “Being [of Significance], personality, leader”) and guide (ratu -- literally “good mover, proper leader, good guide”). A “leader” is defined by the Gathas as a person who is able to free the world from mental and physical wrongs, and a “guide” is a person who can lead the world to truth, precision, progress, wholeness, and immortality. In other words, one is the remover of ills and evils in the living world, particularly the human society, and the other is the promoter and the developer of the now clean and free-from-evil world.

The only criterion for the choice of such a person is his or her righteous record of competent service. The choice for the appointments is based on good mind, sound judgment, and discretion. Such a righteous selection leads the people to work for God alone -- an act that transforms the world into a divine dominion, chosen and established by the people themselves. It is, in fact, the spiritual and material dominion of the people, by the people, for the people, yet selflessly and devotedly established in the name of God, the Super-Intellect, the Sovereign. It is the order in which no one is wrongly oppressed. The chosen leader and guide see that all those who are wrongfully oppressed and have their rights taken away, are fully rehabilitated. The divine dominion has no oppression and therefore, no one as oppressed and impoverished.

This short stanza of 20 words and two particles encapsulates the spirit of the entire Gathas, the sublime songs of Zarathushtra. It is a unique formula for a divinely inspired, sound democracy which ensures men-



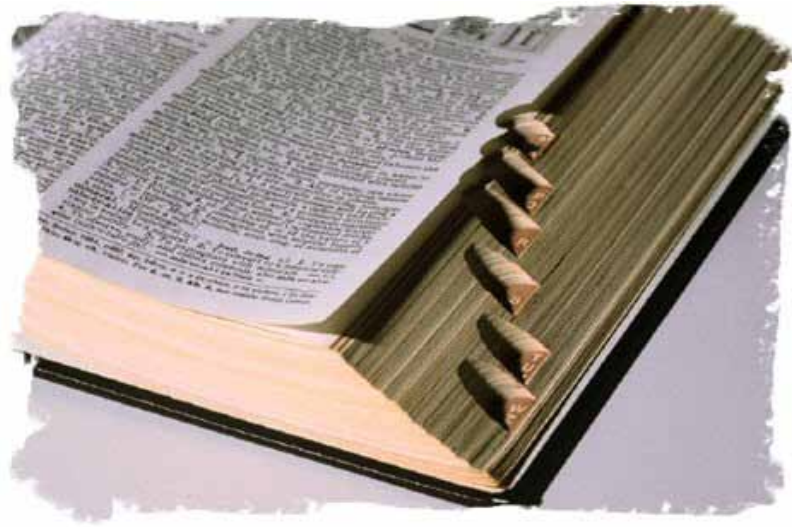
tal and physical peace and prosperity for all the living beings, including mankind. In order to bring peace, prosperity, stability, progress and happiness to the living world, people are to select only competent persons who are able to free the world from mental and physical wrongs, and lead it to truth, precision, progress, wholeness, and immortality.

Song 16, the last but one, is particularly dedicated to “Vohû Khshathra Vairya,” literally “Good Domain Worthy-of-Choice.” It elaborates that a good government must be an elected one. It is then the best gain one can have. To serve an elected government means to serve it best with devotion based on righteous deeds. It is for such a dominion, a world order that Zarathushtra rose to work for us, mankind. He founded the foremost democracy -- mental and physical, spiritual and material.

Contrary to the pyramidal structure of the society into professions/casts of a single superior top to the massive inferior bottom of serfs and slaves seen in human history of many doctrines, the Gathas profoundly present a doctrine of individual freedom of will and choice equally for all men and women. The Gathic division of the human society is unique. It begins with the family living in a house that multiplies consequentially into settlements, districts, lands and finally the earth – all based on good thinking and precise procedure. This makes one realize the true democracy Zarathushtra expounded. The guiding leaders of all these units must be elected only on account of their competence and that too by persons with ‘good mind – Vohu Manah’ and in the ‘right, precise – Asha’ procedure.

In today’s definition, it would mean that each and every person elected to the office must be fully qualified for the office he/she is elected to. It would, in a simpler term, mean competent persons leading the house, settlement, district, land and the globe. On the governmental level, it would mean that all the candidates for presidency, home affairs, foreign relations, commerce, council, cabinet and all other offices will prove their competence of quality and experience, to be elected for their particular posts. Every post will be filled by a person elected for his/her competence. And on the global level, we will have a “United Nations” organization that would lead free, friendly, peaceful, prosperous, healthy, happy and lovingly united peoples of the globe to glory.

A close look at all the democracies in the world would show that mankind has still to work wisely and hard to reach the Gathic principle of “Vohu Khshathra Vairya.” And a close look at the Gathas, the Sublime Songs of Zarathushtra are historically the first and



foremost to expound the Ideal Democracy.

Zarathushtra prayed for it in the concluding stanza of his Sublime Songs:

*“May the desired Fellowship come
for the support of the men and women of Zarathushtra,
for the support of good mind,
so that the conscience of every person earns
the choice reward, the reward of righteousness,
a wish regarded by the Wise God.”*



Photo by: Ardeshir Baghkhanian

Let us join him in his sublime prayer and enthusiastically work to achieve his ideal “Vohu Khshathra Vairya.”

Dr. Ali Jafarey, was born in Kerman , Iran . He received his schooling up to the University level in Karachi . He has a doctorate in Persian Language and Literature, and has self-studied thirteen living and ancient languages, and also studied linguistics, anthropology, Indo-Iranian literature, history, geology and research methods. In Saudi Arabia , he worked as a translator/anthropologist in the Arabian Research Division of Aramco. In 1991, Dr. Jafarey, with seven other co-founders, established the Zarathushtrian Assembly in Los Angeles



My Sedre Pushi: My experience and feeling

By: Dariush (Dorian) Gordon-Bates

I grew up in a non-religious family, and a religious education was far from being a priority for my secular parents. I am actually very grateful for this, because I was given the freedom to choose my own path in life. After many years of complete indifference to religion, I reached an age when spirituality and faith in God became increasingly important to me. This was the start of a spiritual exploration that would last many years. I never felt attracted to the Abrahamic religions, because of their dogmatic and sometimes inhumane teachings. I could not bare the idea of an eternal Hell for non-believers or the presence of political ideology within a religion. When I discovered Mazdayasna, I immediately felt drawn towards it: if there was any religion I agreed with the most, it was the Good Religion of Asho Zarathushtra. Unfortunately, my first contact with Mazdayasna was through orthodox Parsi sources and I quickly came to the false conclusion that Zoroastrianism was an ethnic religion and that only people born into the faith had the privilege of being called Zoroastrians. To me, banning someone from following an ideology for racial or cultural reasons is a form of fundamentalism, and it is as illogical and hateful as forcing someone to follow an ideology. But after more personal study and an increasing contact with Iranian Zoroastrians, I soon realised that the reasons for Parsi sectarianism and almost fanatical opposition to conversions were in fact political and historical issues and had absolutely no relation whatsoever to the teachings of Prophet Zarathushtra. Once I understood this, I began exploring the idea of conversion. I am aware that formal conversion is of no real importance: Zarathushtra himself put very little importance of rituals. Living a life of righteousness and keeping the precepts of Good thoughts, Good words and Good deeds is what is most important. The rest is all detail. But personally, I felt that formal conversion would bring a sense of belonging to a spiritual and religious community, which is something I have never experienced before, being from a secular background. Being formally initiated



into the faith would also be a way for me to practice the religion with more dedication and motivation. A lot of responsibility comes with the Sudreh and Kushti, and responsibility is something that I needed in my life. Therefore, when I came in contact with the Bozorg Bazgasht Organisation in Oslo, I began preparing for my Sedreh Pooshi. A few months before the ceremony, I felt very excited and looked forward to it. I read as much as I could, and visited the Zoroastrian Centre in Paris (where I currently live) very regularly.

Then finally, the weekend of the Sedreh Pooshi came. The ceremony took place in Amsterdam, and I arrived a day before. I was very happy to meet the Mobed and other members of the community who would either be initiated or who simply came to assist the ceremony. The few hours before the Sedreh Pooshi were very tense, and I started feeling a lot of stress. When the time came, I changed into my white clothes like the other initiates, and waited to be called to table, which was beautifully decorated with sweets, fruit, candles and flowers. After a few speeches, the national anthem of pre-Islamic



Iran and an introduction to Mazdayasna, the time came for us to come to the front of the room, by the Sedreh Pooshi table, and commence the initiation process. The few minutes before the ceremony were probably the worse, but once the initiation started and all the initiates followed the Mobeds' instructions and repeated the Avestaye Koshti, I felt relieved and forgot all about my stress. It was over very quickly. Once the ceremony was over, I received a very warm welcome (one of the warmest welcomes I have ever experienced) and shook the hands or hugged people I had never met before, but who treated me as if I were a member of their family. This really touched me, and it gave me a lot of happiness. Despite being from a Western background and not being able to speak much Farsi (which I'm trying to learn at the moment), I really felt part of a big family. The rest of the evening was very enjoyable, and I had a lot of fun. It was difficult to realise that I had undergone the Sedreh Pooshi at first, and it took me a couple of days to adjust to this new situation. Now that the Sedreh Pooshi was over, I was now supposed to live my life as a good Zoroastrian. This worried me a little, and I wondered if I would be able to do it. I have never followed any religion before, and all of a sudden, I was expected to adhere to a serious religious lifestyle. Of course Nobody had told me to do so, but I was afraid (at the time) that since I was a convert from a non-Iranian lineage, what would define me as a Zoroastrian would be prayer, belief and practice. Just before Sedreh Pooshi, I did have such doubts: would I be accepted within the community as a non-Iranian and a convert? Then I thought that I should be expected to practice as much as possible in order to deserve being a Zartoshti.

Then, after my Sedreh Pooshi, I realized that all these doubts were insignificant and unimportant. Mazdayasna is the religion I follow, and the philosophy I believe in. It is a relationship between myself and Ahura Mazda, and I should not care about what other people think of my choice.

So after realizing this, I started doing what I could, doing my best. I continue to study the Daena, tie the kushti at least twice a day (three times when I have the time, and not at all when the Sudreh is being washed) and I pray the Gah prayers whenever I feel like it. I also respect the Nabor days as best as I can. But all this is my own personal choice: nobody else is asking me to do this. I feel that it is a good discipline for me, and it helps me focus. I know that all these things (kushti, sudreh, prayers, nabor) are the details of the religion, the secondary aspects. The most important part of being a Zartoshti is to



serve humanity with love and compassion, to adhere as best as I can to the three ideals taught by our Prophet: Good Thoughts, Good Words and Good Deeds. This is very important to me, and I pray that I will serve Ahura Mazda and the World with love and devotion, and make my Zoroastrian brothers and sisters proud.

I was born in 1986 in Manila, the Philippines, to a British father and French mother. At the age of three, my family and I moved to Johannesburg, South Africa, where I spent the next five years of my childhood. Because my father works for the International Red Cross, he was then sent to work in Geneva and my family settled in France (near the Swiss border) for the next 10 years. When I was about 18 years old, my family moved to Abidjan in the Ivory-Coast where my father was sent to work. Unfortunately, a civil war soon broke out and while my father had to stay in the country, my mother, my sister and I had to move to neighbouring Senegal where we lived for the next two years and where I finished my schooling. In 2006, I started university in Leeds, England, and had the opportunity to spend a year in a university in northern Japan in 2008 as an exchange student. After graduating in 2010, I moved to Paris where I am still living at the present moment.



ZOROASTRIAN INFLUENCES COMING FULL CIRCLE

“Now it was from this very creed of Zoroaster that the Jews derived all the angelology of their religion...the belief in a future state; of rewards and punishments... the soul's immortality, and the Last Judgment—all of them essential parts of the Zoroastrian scheme.”

Charles William King, from book titled, *The Gnostics and Their Remains* (London, 1887)

By: Dr. Ali Makki

Either in passing conversations or in various media we often hear of the attractive idea of influences of Zoroastrianism on other religions. In turn, many of us out of joy and through our belief in the spirit of unity or “hamazori” readily take pride in the presumed commonalities we share with other faiths. Yet, some of us out of vanity may assume a sense of “superiority” from the contributions of Zoroastrian philosophy. But do we really know the extent and nature of these direct and indirect influences and how the original thoughts may have been transformed or altered in other religions after or even before they were borrowed? So, by claiming direct similarities are we trivializing the true stature of Asho Zarthushtira’s teachings or unintentionally misrepresenting the mainstream Zoroastrian religion as taught in the Gathas? The dilemma lies in that despite some influences there are inevitable fundamental differences between the original Zoroastrian sources and the respective borrowings in the target belief systems, such as seen in Judaism, Buddhism, Christianity, and Islam.

Over the centuries, the complex topic of Zoroastrian influence has been thoroughly debated and addressed in thousands of books, articles, and lectures. Therefore, the present essay neither intends to prove or disprove any specific influence nor will it delve into any academic debate, but rather attempts to provide a platform to stimulate interest in the reader to pay closer attention to some of the divergent differences between Zarthushtira’s original teachings as we know them from his Gathic hymns and how they changed in other religious

traditions.

One such fundamental example is the idea of “dualism”, which is perhaps the most controversial philosophical concept attributed to Zoroastrianism. All followers of Zarthushtira by definition should clearly understand the original theological basis of the duality of moral choices, so we can convey to our non-Zoroastrian friends and associates the distinctive and unique teachings of Zarthushtira as they were propounded thousands of years ago versus the pre-Zoroastrian ideas and later adulterations that have at times misrepresented us. It is also noteworthy that no Iranian literary source has ever claimed any influence on non-Iranian traditions, and mostly non-Zoroastrian sources have pointed out these borrowings. Leo Trepp, the contemporary German-born American rabbi (deceased, September 2, 2010), who was a survivor of the Holocaust and a prolific author stated in his book, *A History of the Jewish Experience* (Springfield, 2000), that the Biblical idea of two opposing forces (Satan and God) originated during the Hellenistic age [Achaemenid era], when ideas were exchanged widely among various religions and nations, and the principle of ‘dualism’ came from Zoroastrianism. He further comments that this idea spread through the wide open Hellenistic world, and the conflict between God and Satan is its reflection in Judaism.

At first glance, Trepp’s conclusions seems simple and straightforward, if we were to juxtapose ‘God’ for ahura mazda and ‘Satan’ for ahriman. But this analogy is an oversimplification and would be in error when we carefully trace the development of the present-day layman’s notion of ahriman to its origins. In everyday semantic usage the word ahriman represented anything deemed



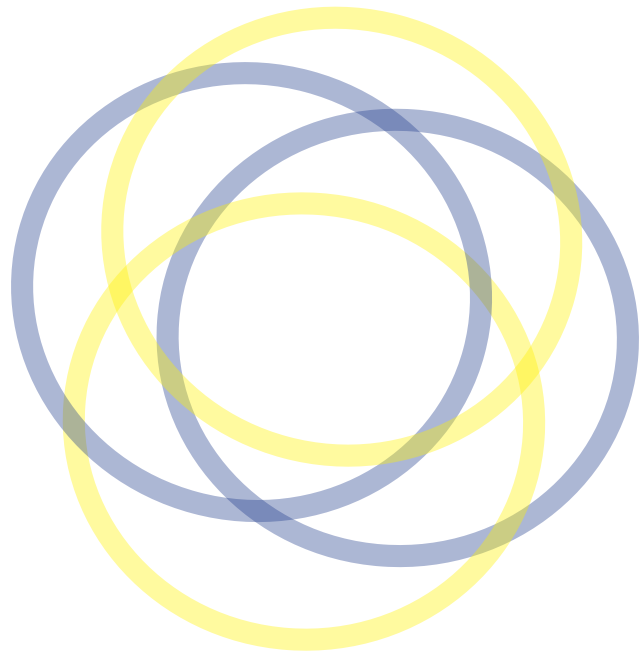
“evil”, but later took on a less abstract meaning and became an evil adversary of ohrmazd (Av. ahura mazda) as this notion became prevalent in the Parthian and early Sasanian eras, especially through the Zurvanite and Manichean influences on mainstream Zoroastrian beliefs. Originally, the word ahriman is rooted in the Avestan term angra mainyu, which literally means “evil spirit” (not a proper noun), and with its opposite twin spenta mainyu or “creative spirit” they represent the “dual” nature of human mind and are the faculties that aid one in making ethical choices. As Zarathushtra recites in his own words, we see no opposing entity that stands on equal footing against ahura mazda (God), and he describes the essence of an abstract mental struggle and not a cosmic battle of gods in the following stanza:

“In the beginning, there were two spirits, twins spontaneously active, These were the good and the evil, in thought, and in word, and in deed. Between these two, let the wise choose aright; Be good, not base.” (Gathas: Yasna 30.3)

In Gathic thought, ahura mazda is the embodiment of spenta mainyu (one of the attributes of God—as later defined in the idea of amesha spentas) and by nature ahura mazda is the sole ‘creator’. Because of the immutable association of ahura mazda and spenta mainyu in Avestan literature some western scholars have compared the relationship between spenta mainyu and ahura mazda in the Gathas to that of the ‘Holy Spirit’ and the ‘Father’ in Christianity. So, by extension the interaction between the twin spirits, angra mainyu and spenta mainyu has been compared to the relationship of the Christian ‘Satan’ and ‘God’. Furthermore, this erroneous association was strengthened by the failure of some scholars in the past to distinguish between mainstream Zoroastrianism and the heretical Zoroastrian sects, in particular of the Zurvanites, who deviated heavily from the Gathic Zarathushtrian teachings and believed that zurvan, the “spirit of infinite time” is the “parent-creator” of ahura mazda and angra mainyu. In turn, the prevalent cosmic dualism of Zurvanism was mistaken for mainstream Zoroastrianism.

Ironically, in spite of the massive opposition of the Sasanian rulers and the subsequent persecution of Zurvanism, this heresy had taken such deep roots by the latter part of the Sasanian era that not only we see contemporary surviving evidence of their influence in such living folk-religious practices as “khrafstar koshi” (the practice of killing insects, and other creatures deemed as ‘evil’ creations of ‘ahriman’—still observed by some older generation of Zoroastrians in Iran and India), but also we can trace the rebirth of Zurvanism in early medieval Europe in the form of Gnosticism as a result of the migration of Manicheans due to their heavy persecution in the Sasanian Empire.

In conclusion, as the above example demonstrates, complex transformations, transmigrations, and “recycling” of ideas over the millennia shroud the original ideas in a cloud of uncertainty and at times can come full circle. Therefore, in most instances it is truly difficult to take the notion of Zoroastrian influences on other belief systems at face value. So, before attempting to tell others about these ideas and perpetuating further misconceptions, it is critical that we examine each supposed impact of Zoroastrianism with an open mind, devoid of emotional obstacles, and study our theology in a historical context in order to better preserve and perpetuate our cultural and religious heritage and rejoice with followers of other faiths in the common bonds we share.



Ask Nahid

Dear Nahid,

Where is God?
Rostam Shad
Orange County

Dear Rostam,

Many common answers come to mind: God is all around us. God is in all living things. God is within each of us. These all make sense and I believe that they are all true, especially the last one. The idea of God has popularly come to be the image of a Superior Being, who is responsible for all of creation. To find out where God is, we must figure out what God is.

Spiritually, we as Zartoshtis believe that Ahura Mazda is Purity and Wisdom of words, thoughts and deeds. In the Gathas, there are many references to the light of Ahura Mazda permeating through Man. "The wise man who propagates the true religion and makes the people aware of my holy message, which leads them to perfection and immortality, shall enjoy the highest bliss. He shall, no doubt, enjoy Ahura's power too, which increases through pure mind." (Yasna 31: Verse 6, translations by Mobed Firouz Azargoshasb) So if God is Purity and Wisdom, then he can be found where there is Purity and Wisdom.

As Zoroastrians our path is to live a righteous life. So in order to "enjoy Ahura's power," we seek Purity and Wisdom, which significantly is the meaning of Ahura Mazda. Now, if we are to seek the same purity that

God has, then are we not seeking to be God-like? If our God stands for Purity and Wisdom, then our attempt to reach that level makes us closer to being like God – or enjoying "Ahura's power...through pure mind;" which can be another way of saying that God truly can be within each of us – through the purity of our wisdom.

I am not a linguist, however I think it is interesting that the Persian language may also serve to give us another option to your question: "Where is God?" To start off, the Persian word for 'God' is Khoda. Then consider that the Persian word for 'self' is Khod. So when you take the word for 'self' and use it is the plural form, you get Khod-ha – when pronounced sounds exactly like Khoda.

So maybe Zartosht was not speaking of a glorious figure who deems our existence good or bad, but instead our communal selves (Khod-ha) in essence and spirit being the embodiment of this creation we now call God. Does it not make sense that we would seek to improve our Wisdom and Purity through good thoughts, words, and deeds so that we should improve our godliness? The better we live our lives with good thoughts, good words and good deeds, the closer we come to reaching a godly state.

Godly, in the sense of being righteous and good to ourselves and those we interact with in this lifetime. I do not claim to say that we are all Gods in the conservative sense. Instead, perhaps we all belong to a social consciousness,

which has been built up and translated in so many different renditions that it has become simplified to one word: God.

Whichever way you think about it, our philosophical nature of being Zoroastrian, lends itself to the self-reflective principles of our thoughts, words and actions. So where is God? I would say, everywhere and anywhere we are.

Nahid Dashtaki completed her master's in both Dispute Resolution and Public Policy from Pepperdine University in 2010. She received two Bachelor of Science degrees in International Relations and Comparative Literature from the University of California, Irvine. She has extensive international work experience in the Middle East and Asia. Nahid currently works as an Associate Ombudsman with the Los Angeles World Airports while also serving as the Assistant Secretary for FEZANA.

Please send your "Dear Nahid" questions that are within the confines of various aspects of the Zoroastrian religion/culture or conflict resolution to cninfo@czcjjournal.org



SOME DIFFERENCES IN PRACTICE AND BELIEFS BETWEEN ZARTOSHTIES OF IRAN AND PARSEES

Copy of her powerful speech given on December 21st, 2011 in Mumbai

By: Shahin Bekhradnia

I would like to start by thanking my kind hosts for inviting me here to address you and for making this forum available for the open but civilized exchange of views. I would like to make it clear from the outset that I am not against rituals – indeed far from it as I adore the pomp, ceremony and pageant of ritual. However, it makes it so much more interesting and effective if they are meaningful to us.

Wearing white or green head covers on religious occasions is expected by Zartoshties from Iran and the choice of black hats that many Parsee men do we find contrary to our principles of colour symbolism. Black has always been seen as the colour of Islam and of negative forces so we feel that is totally inappropriate when men cover their heads with black caps. Similarly it is a matter of some concern in terms of hygiene when we find pious Parsees, undoubtedly full of good intentions, covering their heads with handkerchiefs they fish out of their pockets which are either previously or later seen to be used for their intended nasal functions. No less perplexing is the sight of people covering their heads with their hands, sheets of paper etc. While we realize that these acts are attempts to communicate their religiosity, we do not believe that Ahura Mazda will think of us as lesser humans if we show our respect for the occasion in other ways, even with open heads if we have forgotten our scarves and hats.

At our temples, our doors are open for all who wish to come there. Admittedly there may be some who come



with evil intent, but even in these recent years where our community has been particularly vulnerable there have been few reasons to regret this policy. The same goes for the attendance at our All Souls memorial services of Farvardigan just after Nouruz and also the gahambar period just before Nouruz. Our respect for the souls of the dead is not a selfish closed matter. We empathize with all who have lost their loved ones and we welcome all who with their own free choice have embraced the same way of thinking as ourselves.

In the temples we do not prostrate ourselves and kiss the step leading to the Afrignuni nor do we kiss the railings around it. This is considered as an irrational and alien way to behave, customs adopted from other cultures which surround us. Similarly placing a dab of ash on the forehead is simply not an Iranian practice, but undoubtedly echoes the Tila which has been adopted from Hindu practice.

We all know that at our initiation ceremonies we are given the sedreh and koshti to wear as the distinct emblems of belonging to our faith group. The sedreh pushi ceremony known to Parsees as Navjote is an important rite of passage and a significant milestone for a person, whenever it may be undertaken. However Iranian Zoroastrians do not suddenly lose their validity just because their parents may never have arranged the ceremony or because they may choose not to wear these emblems of their faith all the time after they have had their ceremony. It is a fact that the vast majority of Iranian Zoroastrians both in Iran as well as outside do not wear the sedreh/koshti as faithfully as Parsees. My priestly grandfather did not regard these symbols as issues which would make or break the community's identity and indeed he was right. We may not be renewing our spiritual strength as some priests would maintain but that is to our detriment and





does not affect anyone else.

Our community numbers have continued to grow and our identity has not weakened just because we do not all wear these symbolic garments. We are not shocked nor do we judge a person's worth or authenticity by whether or not they are wearing these outwards symbols. I stress this because I and a number of Iranian Zoroastrian friends were denied access to some temples in India some years ago merely because we could not persuade the doorkeeper that we were true Zoroastrians. The only thing which would have convinced him was the production of a sedreh and koshti which he demanded to see and which none of us was wearing. It may not have occurred to him that anyone could quite simply put these on and produce them for his inspection, whereas it would have been a lot more difficult for someone to learn the Avesta which we recited fluently without any success in convincing the doorman that we had every entitlement to enter the temple. Nor did our ability to converse in Dari have any effect whereas an Iranian Zoroastrian knows well that Dari is the spoken language of Yazdi and Kermani Zoroastrians.

We all know that our religion is enlightened from many perspectives, one of which is the pride we take in the equal treatment of men and women, demonstrated in the Gathas wherein the text addresses both genders. This approach establishing women as the partners and equals of men in furthering good deeds and making the earth more bountiful was practiced in domestic and political life so that we had Zoroastrian

queens when there were no male heirs and sometimes women ran the household even when their men folk were not absent (as evidenced in the Herbedstan). In Iran Zoroastrian girls were the first females to attend schools, go to university, become professionals and maintain a high level of literacy among women in a country where this was far from the norm.

In keeping with this tradition it should come as no surprise although when the news broke it may have shocked the more conservative participants to learn that women used to and continue to fulfill priestly functions in the absence of adequate men. This is a living tradition and in London our recently arrived Mobed from Iran is helped by his wife when performing ceremonies. The authenticity of this tradition is confirmed by lines in the Herbedestan text in which a question is asked which makes it clear that it was quite well established that both women and men might attend priestly college. And yet there are Parsees who find the thought of a female undertaking priestly duties revolting – so much for enlightened thinking and traditions supported by historical literary sources. (at the time of writing this article recently 8 female Mobedyars were confirmed in Iran)

Notwithstanding all oppression suffered since the Arab conquest of Iran from 632 AD, ours has always been an optimistic and joyous community which has celebrated life, the wonders of nature and the goodness of humankind. We have therefore found every opportunity to make music and dance,

drink and eat together. Our festivals have always allowed our communities to laugh and have fun together and the most joyous of all festivals is our spring celebration of Nouruz. Among peoples of Iranian origin is understood as meaning a New Day or New Year. Yet it seems more faithfully celebrated and understood elsewhere outside Iran than among Parsees and this is both surprising and saddening. Why is it that the people of Tajikistan still prepare a Haft sheen/Haftsina table, as do the Azaris and the Kurds but our Parsee coreligionists not only do not prepare a special table in a celebration of Ahura Mazda's bounty, but fail to celebrate the significance of the arrival of spring. How could it be that the spring equinox holds no special meaning beyond yet another visit to the temple and maybe sending cards out while they celebrate something akin to Nouruz in the middle of summer? Where is the merry making, the genuine joy and the pleasure of seeing God's good creation renewing itself through the laws of nature, of Asha when the planets are so aligned that the life of plants, birds and animals wakes up again.

Weddings are another example of things done differently. Our wedding celebration does not consist of much reciting of prayers in a language that is pretty much incomprehensible to most Farsi/Dari speaking Zoroastrians. Of course the preservation of the ritual language has its place but it is not interminable. Instead the majority of time is spent by the celebrant of the wedding giving prescribed advice (andarz) to the young couple in an intel-



ligible language so that their lives may be lived according to true Zoroastrian values and principles. It is a truly inspiring liturgy which is lost on those who cannot understand the language and therefore it has now been translated not just into Persian but also into English and French and is used for ceremonies where the couples (usually living in Britain or North America) no longer speak Persian as fluently as they do English or for mixed weddings.

There is nothing reprehensible about updating the liturgy so that it can be really meaningful and communicate an important message as it was intended to do. We do not see it as a cardinal principle to remain entrenched in the past and not change. Our religion is supposed to be based on rational enlightened thinking and we need to take sensible steps to ensure that the dynamic message of the Gathas is not lost through sticking to languages and practices that were developed for different times and different conditions. After all much of the Avesta that we recite is actually merely a

translation or commentary on an older language – e.g. in our koshti prayer. Humata hukhta hvaresta, meneshni govenshni koneshni but here the second triad is merely a translation of the older first triad, and then we have tani ravani giti mainyu where the first pair is the more modern version of the second.

Another example of difference is minor but some may find it interesting to know that in Iranian weddings we don't sprinkle rice upon or hold a coconut over the couple but a green scented herb similar to oregano – obshan - which conveys the concepts of fertility, health sustaining and fragrant happiness. We do have in common the symbolism of tying the thread but we represent it differently and so on. We certainly do not even use the SEJ(?) tray.

The principle of dynamic evolution can also be seen at work in discussing the use of dakhma and cremation. In Iran the use of dakhma or the Tower of Silence was given up as a result of

social change in the late first half of the 20th century. As cremation became available, many Iranians opted for this sort of disposal rather than purification within the earth which was seen as un-Zoroastrian since the earth was provided to give forth life-sustaining crops and flowers etc. There was no question of defilement of fire as nothing can defile something which is inherently self purifying by its very nature. However where cremation is not an option, then burial has to be the alternative.

The change from dakhma to other forms of funerary rite was not resisted by the majority of the population and



clearly did not cause major traumas for the community. There was/is no condemnation of the use of cremation rather than burial, and certainly no comments that failing to use the dakhmeh as the means of disposal, will consign one to hell as we have heard said apparently from the mouths of so called scholars. This is in contrast with the continuing Parsee practice of Dakhma disposal even though the Dakhma in Bombay and other towns is now dangerously close to if not in the midst of urban populations and regularly gives rise to embarrassing incidents of body parts dropping onto nearby residents' properties. It is clear that what may have been appropriate for past times, can no longer be relevant in a changed social context. Please remember that Dakhma disposal was designed for and applied in an arid desert climate that Iran has, not for a monsoon humid climate such as that of Bombay.

Iranians do not get very excited

about whether the fire in their temples is fed by natural gas or sandalwood and recognize that if there is shortage of one material, then a sensible rational solution must be sought through a new channel of thinking. Indeed judging by the large logs of sandal wood I have seen here ready for the holy fire, I would think the environmentalists among us would have plenty to worry about, although the natural gas solution also poses its own environmental issues. Replacement planting at the ratio of 1:10 cut down trees would be a way forward of course. Meanwhile, there are no messages being put out by any Iranian priests or sages to the effect that we will be condemned to hell for not using sandalwood again as I have heard claimed by some Parsee scholars?

Some Parsees appear to be very passionate about the use of Nirang, or consecrated bulls urine whose use in Iran was referred to in the Rivayat texts about which I will speak shortly.. In fact it was still in use at the time of my grandfather and even my mother's childhood.

So there was no loss of tradition during the downtrodden period of our history. There was however a re-thinking of its real function (which at a certain époque acted as a disinfectant) and it was agreed that it was perhaps no longer as essential in keeping the religion alive. Some priests now use pomegranate juice instead for ritual symbolic purposes.

And the question of the segregation of menstruating women had an equally practical reason which no longer applies today – women are no longer in need of a well deserved break from the heavy lifting and carrying work they used to do in the villages of Iran (e.g carrying pitchers of water up dozens of steps, carrying heavy wood, iron implements and cooking vessels, sweeping and cleaning etc), nor are they likely to experience embarrassing situations in a public space. I do not say that some people do not still observe the custom of not entering sanctified areas at a cer-



tain time of month but on questioning my friends, family and acquaintances; I can say that it is rare.

The point is that such matters were not spelt out in the Gathas, but became the obsession of a priestly caste that wished to keep the people in its thrall, ironically exactly what Zartosht himself denounced in the Gathas when Karapans (priests) were using their powers to get a hold over people. How do we know what is or was the message of our founding prophet? Well, apart from oral transmission and handing down of tradition through families, some texts were secretly preserved. These were usually among priestly families such as my own which yielded a chest full of faithfully copied manuscripts, saved despite the many public burnings in front of the priests' eyes in Islamic Iran. Textual specialists have translated both the oral and written texts. Having spoken with some Parsee priests, I was informed that in their madressa training, they did not study the meanings of the texts but were merely taught the correct recitals and rituals pertaining to them. Interestingly, the primacy of the Gathic texts were not discussed either. Now this is a critical matter because any serious student of Zoroastrianism is well aware that the Gathas constitute the fundamental core of Zoroastrian philosophy. They are admittedly difficult for several reasons: language, content, dating. Nevertheless the maybe 20 different translations (among which Stanley Insler's is considered the most authoritative and from which Dastur Kotwal has quoted - on account of his outstanding linguistic competence and his deep empathy with Zoroastrian values), all reveal consistently that Zoroaster believes he must spread the message he has had revealed to him by Ahura Mazda. His mission is therefore to extend the community of Ashavan i.e. those who want to become happy by making others happy - propagating good and overcoming negative energies - encapsulated in the Ashem Vohu prayer.

The Videvat which developed the purity laws and which was the precursor of the Vendidad only appeared towards the end of the first millennium about one thousand years after the divine revelation of our prophet. Later, at the time of the fall of the Sassanian dynasty (close-

ly associated with the priesthood), there was certainly an unhealthy concern among priests about retaining the power they wielded through the further imposition of a whole host of religious dogma and ritual introduced by Kartir a couple of centuries earlier. Among the many theories for the success of Islam in Iran, is one that states that many people gladly gave up the overbearing ritual requirements made on the laity by the priests which involved economic demands, and sadly there are still some similar ego obsessed priests in our midst even today who impose their views on the laity as to what is or is not correct practice and belief.

It may be a little known fact to most Zoroastrians that with the passing of several centuries after their arrival in India, the Parsees had lost a lot of their knowledge about the practice and beliefs within the religion. It is nevertheless a fact that cannot be challenged. Furthermore there is good written evidence of all of this in documents known as the Rivayats which are accessible to all of us translated into English in 1932 by B N Dhabhar. The Parsee communities of Surat and of Navsari sent envoys to Iran to ask for guidance because they had lost confidence. They first sent out a brave Parsee named Nariman Hoshang over to Iran twice in 1478 and 1487 to seek advice on the correctness or otherwise of a number of issues.

The questions asked on behalf of the Parsee community included the right to recognition of Zoroastrians who had converted into the faith or who have been forced to espouse Islam but want to return. The responses from the Iranian priests on these occasions and all future exchanges right up till the last visit in the late 18th century constantly confirm the views of the Zoroastrian clergy of Iran that it is right, proper and meritorious and fully in the spirit of the message of Zoroaster that our faith should welcome those who have chosen of their own free will to heed the message of our religion.

«If slave-boys and girls have faith in the Good Religion, then it is proper that kusti should be (given to them to be) tied [that is, they should be converted to Zoroastrianism], and when they become intelligent, attentive to religion and steadfast, they should give them

barashnum and it is also proper and allowable to eat anything out of their hands»!

They went further by expressing disapproval of the hypocritical Parsee tendency to treat their servants as if of the faith when it suited them and to deny them appropriate funerary rites. We also have the 1599 Kaus Mahyar Rivayat whose question includes categories from even lower-deemed persons:

«Can a grave-digger, a corpse-burner and a darvand become Behdins (i.e. be converted to the Mazdayasnian religion)?» gives as an answer: «If they observe the rules of religion steadfastly and (keep) connection with the religion, and if no harm comes on the Behdins (thereby), it is proper and allowable»!

The final quote I wish to bring to your attention comes from the last rivayat exchange known as the Ittoter Rivayat of 1773 Mulla Kaus was sent from India and asked 78 questions among them: “Concerning the acquisition of young men and women who are juddins as servants, the mobeds and behdins must first of all show care for their own religion, for their own rituals, for their personal property, and for their own soul so as not to face losses. TEACHING THE AVESTA TO THE SONS OF THE JUDDINS WHO HAVE BEEN ACQUIRED AND CONVERTING THEM TO THE DIN-I VEHI MAZDAYASNAN EARNS ONE GREAT MERIT”

It is apparent when today comparing the varying complexions of Parsees, that some interbreeding with local



indigenous people certainly did take place, since there were few women accompanying the courageous pioneers immortalized in the Qissa Sanjan and even as late as the 18th century since the question was posed then, it is evident that it was going on. The message is that all our welcome within our community, provided they have had proper instruction.

The fact that the Parsee community continued to send envoys to Iran over 3 centuries to seek guidance is adequate indication that they must have accepted the Iranian tradition as both correct and acceptable.

Knowing about this long background of toleration helps explain how Iranian Zoroastrians have kept this true Gathic spirit alive throughout the centuries. Thus it should come as no surprise to learn that our late High Priest, Mobed Ardeshir Azargoshasb whose erudition and authority as Head of the Iranian Mobed's council is indisputable despite efforts to undermine our High Priests' learning and knowledge, published a newspaper statement in 1991 in Parsiana (despite the evident dangers of doing so) «WE MUST PERSEVERE TO PROPAGATE OUR RELIGION AND ACCEPT PERSONS WHO WANT TO EMBRACE IT.»

Naturally he could not say this in Iran, and today because of the prevailing circumstances our mobeds still cannot publicly condone this stance officially. Interestingly this Iranian perspective was shared by Parsee mobeds as recently as in the 20th century when a number of eminent Parsee dasturs (Ervads Bharucha, Modi and Kangaji) who held a similar view, stated publicly and unambiguously that our initiation ceremony contains a declaration of faith including the statement that Zartosht came for the propagation of God's message. Other eminent Parsee Dasturs who shared the same view were Dasturs Framroze Bode, Ankle-saria and Kaikhosro Jamaspji.

The choice to propagate the religious message of Asho Zartosht has continued even despite the severe hardships which have been the unfortunate experience of Iranian Zoroastrians to undergo in the years following the Islamic revolution. Working with the Home Office

and Immigration Appellate in the UK I have been surprised and impressed by the Zoroastrians who have had to flee Iran because they have chosen to continue the tradition of propagating our religion to those who seek information. They have chosen this path despite the obvious personal danger they put themselves into because they are clear about the several explicit verses in the Gathas which exhort followers to undertake this mission which can be found explicitly in Yasna 31.3 and 47.6

This Gathic message was echoed in the inscriptions of both Darius and Xerxes with clear indications that they both felt a compulsion to spread the religion, even by force if need be, by eliminating competing religions in the lands they conquered. The same attitude was practised by a number of Sassanian monarchs and well attested. This willingness to spread the religion whenever possible is a consistent approach which has continued unabated within the Iranian Zoroastrian tradition when opportunities have arisen.

In keeping with the Zoroastrian Iranian authorities referred to earlier which in turn has their reference from the Gathas, we have always welcomed into our community a spouse from a different background and naturally the children of such unions. A similarly welcoming approach applies to children who are adopted of non-zoroastrian birth and who are raised within a Zoroastrian household to go on to marry within the community. Our priests have never had a difficulty with this matter and have only refused to conduct such marriages if it is evident that problems will arise from such a union – a view voiced back in 1599 in the Mahyar Kaus Rivayat. We certainly find it quite inhumane and unnatural that some Parsees are so dogmatic as to prefer to reject their own children and grandchildren by cutting off relations with them rather than using the Zoroastrian qualities of wise thinking to accommodate them into the community. And what is worse, to differentiate in the acceptance of offspring between sons

and daughters.

In ignoring our history reflected in textual sources, and by reference simply to what has been done in living memory, and by failing to bring clarity of rational thinking to the debates, and instead relying on mindless dogma, certain priests do us all a disservice in misrepresenting our beautiful forward thinking philosophy which uplifts the soul and offers a way forward with gender equality, environmental concern and positive philanthropic messages for all humanity. How then could we justify restricting it only to those who think they have some superior genetic/racial composition? They are the backward thinking benighted souls of our community and yet their voices have held sway and bullied us just as they did in Sassanian times, and even recently, much to our shame, they have resorted to violence as we read and hear. They should not be allowed to prevail as they corrupt the really radical optimism of our religion.

Shahin Bekhradnia is the grand daughter of a renowned Yazdi priest/poet of 19th century. She grew up in England, and has published and lectured on Zoroastrianism. Some years ago Shahin started the Pourchista Foundation in Yazd for young Zoroastrians to enable them to earn a living. In her daily life, with the help of supporters soon afterwards, she helped to open a senior citizens' day centre. Shahin obtained her undergraduate and post graduate degrees from Oxford University. She founded a school in Oxford, and now teaches, interprets for the immigration appellate, is a legal consultant for a tour operator and sits as a magistrate in Oxfordshire, UK





Sadeh at California Zoroastrian Center

Photos from Sadeh Festivities were held at CZC on Sat. Jan 28th. Program included a flash-mob dance as well as carnival games hosted by CZC teen class.



Interfaith Thanksgiving Celebrated at California Zoroastrian Center



By: Mobed Maneck Bhujwala

Vice-president, Greater Huntington Beach Interfaith Council

The Greater Huntington Beach Interfaith Council (GHBIC) held a Thanksgiving Event on Sunday, Nov. 20, 2011 at the California Zoroastrian Center (CZC) in Westminster, California, to celebrate the diversity of religions and ethnic groups in the local community. Leaders and members of Bahai, Muslim, Catholic, Protestant, Christian Science, Mormon, Jewish, Sikh, Zarathushti (Zoroastrian) and Spiritual Living faith groups participated in the event.

A procession of clergy in formal robes, from the entrance of the hall to the stage, started the program, followed by welcoming of the guests by GHBIC president, Rabbi Steve Einstein and vice-president, Mobed Maneck Bhujwala (who also represented CZC) and individual recitation of prayers of thanks by leaders of faith groups. Music items were performed in between the prayers, with songs like <This Land is your Land>, <God bless America>, <America the Beautiful>, and <Let there be Peace on Earth> with guests joining in the singing.

After the closing prayer, everyone went to the dining room to socialize and learn about each other's beliefs over a variety of different ethnic breads, soup, Persian pastries, and coffee.

Mr. Parviz Ardeshirpour, Ardeshir Baghkhaniyan, Rostam, Parvin khanum, and other CZC members - adults and youth who stayed late on Sunday evening helped to make the event a success. Parviz helped with receiv-

ing the guests, Ardeshir managed the audio system, took many pictures and greeted the guests. Rostam helped to set up the chairs, tables, tea/coffee and pastries, and escorted leaders for putting on their religious costume in the back room. Parvin khanum cheerfully received the volunteers who came in early for the preparatory tasks. And, the youth helped to switch on lights in the parking lot, and help (and learn) Ardeshir with the audio system. I was also happy to see several Zarathushtis come to participate in the event and mingle with guests during the social hour after the main program.

The guests who attended the event, expressed their admiration for our beautiful hall and also thanked CZC



for hosting the event.

A good impression was created for our Zarathushti community and long lasting relationships were built with other religious leaders and communities that will come in useful for us all in the future.



FEELIN' TOGETHER

By: Roya Behmardian

In the happy days of tenth grade, I remember being assigned to write a poem every month for a class I was taking. Each month had a theme; the theme I'd like to reflect upon now, together with you, was April's theme of the month: "Better Together."

"Oh that sounds like a pretty cool theme" I thought. And I suppose I felt comfortable writing about such a topic because when looked at comprehensively, there are so many things in this world that are better together; peanut butter and jelly, thanksgiving with turkey and even sometimes Zereshk polo, and what's a Mehm-ooni without having the community singer bust out a few tunes after dessert has been served? And that'd be around midnight.

I'd like to think that all these things come hand in hand. They're all fine individually, but a wee bit unfinished without the other; they're better together because that's when the magic happens. As for my assignment regarding April's poem, I decided to take the laundry route.

A Match Made in Laundry:

Detergent cleans, gets rid of lentil
Fabric softner smoothens and is more gentle
Though one day a fabric softener, this time Snuggle
Was caught stealing socks from the clothing bundle
As punishment for her doings, she was shunned
From laundry. Oh boy, Tide was stunned
Though Tide, being a noble detergent
Went on a laundry strike, he thought this was urgent
But pretty soon no clothing was being cleaned
Not even softened with Snuggle: scented spring
After two weeks of clothes in decay
Snuggle was allowed to work if she behaved
The strike worked, and the hero was Tide
Detergent and Softener, were again side by side
Without both, laundry is a tuffly



You need to clean, but still have some fluffy

Reflecting back, I'm reminded of how important it still is to use a little Tide but also a little Snuggie. But perhaps I could have also taken a humanistic approach when going about the theme "Better Together;" I could have talked about people. Human beings generally produce the most lasting meaning, the most re-visited memories, and the most radiating happiness when spending time with others.

So maybe the most direct way to make a true impression on our world and the people in our lives is to be in as many quality relationships as we can handle—relationships with loved-ones, with family, with friends, and even a relationship with a whole community. It is a success within itself when we somehow become a part of other people, and they become a part of us. And then, it feels only right to try and maximize the time we're together with them because we've made it so we're better together.

And thus we're faced with the responsibility of deciding how much we want to embrace the relationships we've formed. With this we're given the opportunity to decide how big of an impression we want to make on the lives of others—and as most people know: it's nice to have a friend, but it's even nicer to have an especially great friend—they're the one's that have made a lasting impact on your life not only because they could, but because they chose to.

So with that, I suppose the goal for most of should be to make the most positive, the most honest impression we can on the people around us. If we're successful, we can say that even in the littlest of ways, a part of us lives in them and a part of them lives in us. That feeling of togetherness is what I feel every time I hang out with my



buds, but I also feel it in other ways.

For instance every time I hear the word “Zoroastrianism” being mentioned at school, I’m instantly overwhelmed with a sense of pride because the Zoroastrian community has become instilled within me.

If I make a constant effort to get better acquainted with my heritage and the people who share my culture or religion, the stronger the bond I’ll feel. The same results hold true if we make an effort with our classmates, our co-workers, our families, and so forth.

I’ve come to learn that the more we try to strengthen the relationships we have, whether it be with just one person or a group of people, the happier everyone will be; the better impression we will have left on this world. It’s something I want to try to do for that reason specifically, for the feeling of togetherness is a happy thing.

This also complies with the Zoroastrian prayer of “hamazoori bim;” which essentially advocates that the best results occur when people work together; Zoroastrianism advocates the betterness of togetherness.

We try to live happily, but often times we forget that a bit of happiness is floating around within every relation-

ship we feel is worth having. The more time we spend strengthening those relationships, the more comfortable we become with the idea that happiness may not really be that hard to find, in fact it’s contagious and lies within the confines of the quality bonds we form.

In the end fellow friends, we are all laundry. When we do find and keep those meaningful connections to others, then our lives become softer, fuller, more fresh, more fluffy.

Roya Behmardian is a 20 year old sophomore in college and hopes to transfer out of Irvine Valley College, double majoring in Psychology and English.



*Announcement in “The Flame”
The Magazine of Claremont Graduate University- Spring 2012*



School of Religion establishes endowment to support course in Zoroastrian Studies

The School of Religion (SOR) has established an endowment to support a course in Zoroastrian Studies, one of the world’s great ancient religions.

The endowment was secured on November 28 with a concluding gift from the World Zoroastrian Council of North America (WZC), under the leadership of former WZC chair and Claremont businessman, Arman Ariane. Ariane is also the former chair of CGU’s Zoroastrian Council.

The Zoroastrian Studies curriculum at CGU explores both the historical and contemporary expressions of the religion, offering students in SOR an unparalleled depth and breadth of knowledge. An understanding of Zoroastrianism is now considered to be critical for any examination of the theological evolution of both Judaism and Christianity.

The school developed the course curriculum over the past several years with Jenny Rose, a renowned author and scholar in the field and adjunct faculty member at the university.

“This course is a unique offering that strengthens CGU’s reputation as one of the top schools of religion in the world,” said Tammi Schneider, dean of SOR. “Scholars and researchers from other institutions look to our faculty and alumni for insight into the study of the Zoroastrian religion. This endowment gift assures that tradition will continue in strength well into the future.”



The USAD is an annual high school academic competition organized by the non-profit United States Academic Decathlon Association. The competition consists of seven multiple choice tests, two performance events, and an essay. The two performance events consist of a speech and an interview. The following was Sayna's speech, presented to the judges on January 28th, 2012. Marina High School ranked second in the County and Valencia High School won first place, and will be competing in Sacramento for states championships.

Speech on Zoroastrianism

By: Sayna Rahnamoun

Religion, in its true literal meaning, "binds together." People of a religion are bound together in belief, worship, conduct, practice, rituals, and ethical values. Unlike what most people think, Zoroastrianism is the first monotheistic religion in the world; however it has been forgotten about for quite a long time. This religion was founded 3749 years ago in Ancient Great Persia, modern day Iran. The prophet is Zoroaster, who dedicated his life to spread this religion. He first started with the peasants, but was not very successful because they all believed in myths and rituals. Then, he went to his family and friends and his first follower was his own cousin. Then, He then used his good mind (ASHA as referred to in the Gathas) and went to the ruler of the tribe. After 5 years of hard work and dedication he was able to convince the ruler and make Zoroastrianism the national religion. Before he died, he said to his followers, "Spread my message" and until today the few Zoroastrians left around the world are trying their best to do so. The "sacred" book of Zoroastrians is called The Gathas. The poetic, rhythmic style of Zoroaster's message is the reason it has survived intact for so many thousands of years, however the language is extinct. The simplest song from Gathas is called "Ashem Vohu", which means one must achieve righteousness for themselves, before expecting others to be righteous. Righteousness is defined as doing the right thing, because it is the right thing to do, and not expecting desirable outcomes. The main principles of this religion are Good Thoughts, Good Words, and Good Deeds, which simply means for an act to be good it has to stem from good thoughts and words. Furthermore, this religion does not limit its followers to any sets of day to day rules; meaning one is free to make any decision IF they have thought about it and the consequences that will follow this decision. There are 6 attributes of God which every Zoroastrian must achieve in order to be righteous and god like. These attributes consist of: good mind and good thinking, truth and order, power to settle in peace, serenity and tranquility, good listening, and finally when one has achieved all these traits

they achieve Haurvatât or wholeness and completion. In short, the Primal Principles lead one and all to become «godlike» and to live with God in an eternal bliss. Zoroaster does not prescribe rules for people, he wants them to engage their wisdom and make choices on their own. In essence, it is time to let more people know about Zoroastrianism, because after all, it is a universal religion and is the roots for all the other religions that exist in

“

Religion, in its true literal meaning, "binds together."

”

this world today; according to Zoroastrian teachings every step and every move counts to help achieve a goal. Therefore, as a proud Zoroastrian, myself, I am honored that I had the opportunity to not only present this speech to you, but also take a step forward toward our universal goal.

Sayna rahnamoun is a 15 year old sophomore at Marina High school in Huntington Beach, California. She is part of the Marina Academic Decathlon team. She likes to listen to music, run, and dance in her free time. She is an active member of the Zoroastrian Teen Class. Since Sayna has joined the teen classes her ideas of future career have changed; thanks to the wise advices and teachings of the instructors of this class. She wants to go on to medical school to become an oncologist, as she finds that the purpose of her life is to assist the people of this world in any way possible



www.zgames-2012.com www.zathletics.com

REGISTRATION IS NOW OPEN!

www.facebook.com/ZoroastrianGames13
www.twitter.com/ZGames2012

The Zoroastrian Society of Ontario (ZSO) and the Zoroastrian Sports Committee (ZSC) proudly announce that registration for this year's games are now open! We invite you to take advantage of our early bird deadline of March 22, 2012 and register to attend and participate in the 13th Zoroastrian Games in Toronto, ON Canada. We encourage you to register early as all spots for athletes, housing, and social events will be on a first-come-first-serve basis - and we tend to reach capacity very fast.

For more information and to register please visit any of the following websites:
www.zso.org
www.zathletics.com

www.zgames-2012.com

If you have any questions, please email us at:
ZGames2012@yahoo.ca

What: The 13th Zoroastrian Games

When: June 29 - July 3, 2012

Where: The Magnificent York University

We look forward to seeing you in Toronto on June 29- July 3rd 2012!

Sincerely,

Zoroastrian Society of Ontario (2012 Host Committee)

Zoroastrian Sports Committee

XVI NORTH AMERICAN ZARATHUSHTI CONGRESS 2012

ZARATHUSHTI EXISTENCE IN THE CONTEMPORARY WORLD

DATE: AUGUST 02 - 05, 2012	VENUE: HILTON WESTCHESTER RYE BROOK, NY	HOSTED BY: ZOROASTRIAN ASSOCIATION OF GREATER NEW YORK IN PARTNERSHIP WITH IRANIAN ZOROASTRIAN ASSOCIATION
-----------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

The XVITH NORTH AMERICAN ZARATHUSHTI CONGRESS will bring together Zarathushtis of all ages from all over the world to celebrate our community and explore the theme of the Congress "ZARATHUSHTI EXISTENCE IN THE CONTEMPORARY WORLD". What makes someone a Zarathushti? What can we do to make navjote a more meaningful ritual for children?

The Congress will provide a forum for these and other questions, the opportunity to strengthen old friendships, and to create new ones. Pack your bags and

book your tickets to New York from August 2nd to 5th, 2012.

For up-to-date information about the 2012 NAZC Congress or to register ONLINE please visit <http://nazc.zagny.org>

Contact us on:

<http://facebook.com/nazc2012>

http://twitter.com/_zagny

